

نگاهی به مضامین لوح هزاربیتی

حضرت عبدالبهاء لوح هزاربیتی خطاب به جلیل خوئی را با مناجاتی به زبان عرب بدین سان آغاز می فرماید:

هو الله

أَيُّ رَبِّ تَرَى هَجُومَ الْأُمَمِ وَجَوْلَتَهَا وَغُرُورَ الْمَلِكِ وَصَوْلَتَهَا عَلَى عَبْدِكَ الْفَرِيدِ الْوَحِيدِ الْغَرِيبِ فِي سِجْنِكَ الْأَعْظَمِ وَتَنْظُرُ تَوَارِدِ السَّهَامِ وَتَتَابَعِ الرِّمَاحِ وَتَكَاثُرِ السُّيُوفِ وَتَكَاثُفِ الصُّفُوفِ مِنْ كُلِّ الْأَرْجَاءِ وَالْأَنْحَاءِ. فَأَصْبَحَتِ النَّصَالُ هَالَةً حَوْلَ الْجِسْمِ النَّحِيلِ كَالْهَالِ وَغَدَتْ تَكَاثُرُ تَوَارِدِ السُّيُوفِ الْحِدَادِ تَجَعُّلُهُ تَحْتَ الظَّلَالِ. وَمَعَ هَذِهِ الْبَلِيَّةِ الدَّهْمَاءِ وَالْمُصِيبَةِ الْعَمِيَاءِ قَامَ الْأَحْبَاءُ عَلَى أَشَدِّ الْجَفَاءِ وَدَخَلُوا يَا إِلَهِي فِي مَيْدَانِ الْكِفَاحِ بِسِهَامِ وَسِنَانِ وَسُيُوفٍ وَرِمَاحٍ وَصَوَّبُوا النَّبَالَ إِلَى عَبْدِكَ الْأَعْزَلِ مِنَ السَّلَاحِ وَظَنُّوا يَا إِلَهِي بِأَنَّ هَذَا هُوَ الْفَلَاحُ وَالنَّجَاحُ. هَيْهَاتُ هَيْهَاتُ فَسَوْفَ يَرُونَ أَنْفُسَهُمْ فِي مَهَاوِي الرَّدَى وَخُفَرَاتِ الشَّقَى وَغَمَرَاتِ الْعَمَى وَيُنُوحُونَ وَيَبْكُونَ عَلَى مَا فَرَطُوا فِي جَنْبِ اللَّهِ وَهَتَكُوا حُرْمَةَ اللَّهِ وَنَقَضُوا مِيثَاقَ اللَّهِ وَنَكَسُوا رَايَةَ اللَّهِ وَفَرَقُوا كَلِمَةَ اللَّهِ وَشَتَّتُوا شَمْلَ مَرْكَزِ الْعَهْدِ وَنَثَرُوا مَا نَظَّمَهُ يَدُ الْفَضْلِ. أَيْ رَبِّ اتَّخَذُوا مِيثَاقَكَ هُزُؤًا وَعَهْدَكَ مَلْعَبًا وَصُعُودَكَ مَغْنَمًا وَمَرْكَزَ مِيثَاقِكَ سُخْرِيًّا. أَيْ رَبِّ اغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ وَاسْتِرْ عِيوبَهُمْ وَكَفِّرْ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَرْجِعْهُمْ إِلَيْكَ وَاجْمَعْهُمْ تَحْتَ لَوَاءِ مِيثَاقِكَ وَاخْلَعْ عَنْهُمْ الْقَمِيصَ الرَّثِيثَ وَاللِّسَنَ رِدَاءَ التَّقْدِيسِ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ. ع

مضمون این مناجات به فارسی این است: پروردگارا، هجوم و تاخت و تازام و غرور و خشم و غضب ملل را بر این بنده یکه و تنها و بی یار و یاور در این سجن اعظم، می بینی و فرو ریختن تیرها و پیاپی آمدن نیزه ها و افرونی شمشیرها و انبوهی صف ها را از همه سو و از همه جا، می نگری. پیکان ها حلقه وار پیرامون کالبد رنجور و نزار او چون هلال گردیده و افرونی فرود آیی شمشیرهای برنده، سایبان او شده است. و با همه این رنج و محنت و سختی و مصیبت، خداوندا، احبباً نیز بر بی وفایی و جفا بپا خاسته و با تیر و شمشیر و خدنگ به میدان جنگ و نبرد در آمده و این بنده بی سلاح را هدف و آماج ساخته و همچو گمان کرده اند که این کار مایه رستگاری و فلاح است.

ای افسوس و دریغ که بزودی خود را در مغاک هلاک و نابودی و گودال تباه و تیره بختی و گرداب کوری و نابینایی بیابند و از این که در آستان الهی قصور و کوتاهی نموده اند و پرده حرمت ربّانی را دریده اند و عهد و پیمان خداوندی را شکسته اند و پرچم یزدانی را واژگونه کرده اند و کلمه ایزدی را از هم گسیخته اند و آن چه را که دست فضل و عنایت خدایی ساخته و پرداخته بود، از هم پاشانیده اند، به گریه و زاری نشینند.

ای پروردگار، اینان میثاق ترا به مسخره گرفتند و پیمان ترا بازیچه انگاشتند، صعودت را غنیمت شمردند و مرکز عهدت را ریشخند کردند.

ای پروردگار، گناهانشان را ببخشا و عیوبشان را بپوشان و از زشتکاری هاشان بگذر و آنان را به سوی خویش بازگردان، پیراهن پوسیده نقض از تن ها بدر آرو جامه پاک و تقدیس در برکن. تویی بخشنده و مهربان.

باری، پس از آن حضرت عبدالبهاء، جلیل خوئی را مخاطب ساخته و با کلماتی لطیف و دلنشین و ظریف و مهر انگیز باب سخن را چنین می‌گشاید:

«ای رفیق، اگر بدانی که به چه حبی قلم گرفته و به تحریر این نمیقہ (۱) پرداخته، البتہ به مجرد ملاحظہ در شوق و شغف آئی و وجد و طرب کنی کہ الحمد للہ چنین غمخوار غمگساری دارم و چنین یار مہربانی کہ در چنین احزانی و بلایا و مصائب بی کرانی و گرداب عذاب بی این محبت بہ نگارش جواب نامہ پرداختہ و با یاد یاران ہمدم گشتہ در یومی کہ «تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» (۲)، او بہ ذکر بدیع دوستان سدید (۳) پرداختہ و بہ درگاہ احدیت عجز و نیاز می نماید کہ تأیید و توفیق بخش و عنایت فرما...» (بہ یادداشت‌های "ب" ر. ک).

"موضوعات دوازده گانه"

حضرت عبدالبهاء سپس در دنبالہ لوح از مطالبی سخن می راند کہ ما در این جا زیر دوازده موضوع با آوردن بخش هایی از اصل لوح و توضیحات لازم و روشنگرانه و ہم چنین «یاد داشت ها» در پایان ہر مقال بہ شرح آن می پردازیم:

موضوع نخست: در بارہ روشنی و وضوح عہد و پیمان در این ظہور و تعیین مرکز میثاق و مرجع اہل بہاء و مبین آیات بر پایہ کتاب اقدس و کتاب عہد، از جملہ چنین می فرماید: «در ہر کور اگر چہ امراللہ ظاہر ولی بہ وضوح این کور اعظم در ہیچ کوری امر واضح و عیان نبود..... و در این کور نیز ہیچ امری بہ وضوح و ثبوت و قوت و عظمت عہد و میثاق نہ. جمال قدم..... سی سال قبل از صعود در مواضع متعدّدہ از کتاب اقدس.... بہ صراحت و توضیح من دون تأویل و تلویح سبیل را واضح و دلیل را لائح فرمودند و تکلیف الہی و دینی و روحی و ظاہری و باطنی کلّ را تعیین کردند.... تا این ضوابط و روابط الہیہ در کینونات بشریہ تمکّن تامّ حاصل نماید و حصن رزین امراللہ چون سدّ سدید حدید حصین و متین شود و کسی رخنہ نتواند. مبین کتاب مبین را بہ اوضح تصریح تعیین فرمودند و مرکز میثاق را شہرہ آفاق کردند و گذشتہ از بیان شفاهی بہ اثر قلم اعلیٰ و نصّ صریح ابہی کتاب عہد نازل و جمیع شبہات محتملہ را زائل فرمودند.... با وجود این، معدودی محدود ہوس سروری نمودند و اوہام مہتری، با کلاہ تتری تاج برتری جویند (۱) و بہ قوتی چون بعوض (۲) نفوذ در میثاق خواہند و راہ ستمگری پویند کہ مرکز میثاق را منسی (۳) آفاق کنند و قطب دایرہ عہد را خارج از محیط اشراق. ہیہات، ہیہات (۴)، ہرگز آفتاب عہد بہ قوت اہل مہد پوشیدہ نشود و رخ مہر تابان بہ ہمسات خفاشان رنجیدہ نگردد و سیل فیض بہاران بہ مشتی خاک مسدود نشود و نسیم ریاض میثاق مقطوع نگردد....» (بہ یادداشت‌های موضوع نخست ر. ک).

موضوع دوم: در بارہ آیات و تصریحات و اشارات حضرت بہاء اللہ در کتب و آثار نازلہ در زمینہ عہد و پیمان و تعیین حضرت عبدالبهاء بہ عنوان مرکز میثاق و مرجع اہل بہاء و مبین آیات، از جملہ چنین می فرماید: «ای احبّای الہی..... می گویند: آیات اللہ میزان است، کہ می گوید نیست؟ لکن از برای این آیات مبین منصوص مخصوص تعیین شدہ، نہ آن کہ ہر مغلّ مبغضی و یا جاہل طالب عوضی دخل و تصرف در آیات الہیہ نماید و بہ ہوای خود معنی نماید.... ای احباب، شما را بہ خدا قسم، تبسم نمائید، «إذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المآل، توجّھوا إلی من أراہ اللہ الذی انشعب من هذا الأصل القدیم» (۱)، منسوخ گشت و "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" عمر (الف) مثبت شد و آیہ منصوصہ «یا اهل الانشاء، إذا طارت الورقاء عن أیک الثناء و قصدت المقصد الأقصى الأخفی أرجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب إلی الفرع المنشعب من هذا الأصل القویم» (۲)، مہمول (۳)

و فراموش شد و دسیسهٔ عمرو بن عاص که قرآن سر نیزه کرد و: نَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ، گفت، مقبول و معمول شد (ب). و «وصیة الله آن که باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند....» (۴)، از لوح قلوب محو شد و روایات کُتِبُ الْأَخْبَار (۵) مشهور اقطار شد.... «يَا غُصْنِي الْأَعْظَمُ.... إِنَّا جَعَلْنَاكَ حِزْزاً لِلْعَالَمِينَ وَحِفْظاً لِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَحِصْناً لِمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ الْفَرْدِ الْخَبِيرِ. نَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنْ يَحْفَظَهُمْ بِكَ وَيُغْنِيَهُمْ بِكَ وَيَرْزُقَهُمْ بِكَ وَيُلْهِمَكَ مَا يَكُونُ مَطْلَعُ الْغِنَى لِأَهْلِ الْإِنْشَاءِ وَبَحْرَ الْكَرَمِ لِمَنْ فِي الْعَالَمِ وَمَشْرِقَ الْفَضْلِ عَلَى الْأُمَمِ.... وَنَسْأَلُهُ أَنْ يَسْقِيَ بِكَ الْأَرْضَ وَمَا عَلَيْهَا لِيَتَبَيَّنَ مِنْهَا كَلَا الْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ وَتُنبَلَّاتُ الْعِلْمِ وَالْعِرْفَانِ....» (ج)، از افکار زائل شد و حکایات و قصص مؤتفکه (۶) ورد زبان حاضر و غائب گردید و امثال این بسیار....» توضیح آن که:

الف - "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" عمر مثبت شد = عمر ابن خطاب از صحابهٔ پیامبر اسلام و دومین خلیفه از خلفای راشدین است از سال ۱۳ هـ. ق. تا ۲۳ هـ. ق. (۶۳۴ تا ۶۴۴ میلادی). عمر در سال پنجم پیش از هجرت اسلام آورد و دخترش حفصه را به همسری رسول اکرم در آورد. او نخستین کسی است که در میان مسلمانان به «امیر المؤمنین» خوانده شد و پیامبر اسلام او را بخاطر راستی و درستی قضاوت و داوری اش، «فاروق» لقب داده یعنی کسی که فرق و جدا کند حق را از باطل. عمر شخصی مدبر و با هوش و دلیر بود و در زمان خلافتش تاریخ هجری ایجاد گردید و بیت المال بنیاد نهاده شد و عراق و ایران و مصر و شام بدست مسلمانان فتح گردید. عمر در سال ۲۳ هـ. ق. (۶۴۴ میلادی) بدست یک بردهٔ ایرانی بنام فیروز معروف به ابولؤلؤ به قتل رسید.

در کتاب های تاریخ و احادیث اسلامی، اعم از سنّی (از جمله: کتاب الجامع الصحیح یا کتاب صحیح بخاری، جلد چهارم، تألیف محمد بن بخاری یا بخارایی از بزرگان علما و محدّثان اهل سنّت در قرن سوم هجری قمری و کتاب صحیح مسلم، جلد پنجم، تألیف: ابوالحسن مسلم نیشابوری از محدّثین بزرگ اهل سنّت در قرن سوم هجری قمری که هر دو کتاب از صحاح السنّه، شش کتاب حدیث معتبر اهل سنّت و جماعت بشمار میرود) و شیعه (از جمله: کتاب بحار الانوار فی اخبار ائمة الاطهار، جلد ششم تألیف: ملا محمد باقر مجلسی علمای شیعه اثنی عشری در قرن دهم هجری قمری، آمده است که پیامبر اسلام در واپسین دم حیات در بستر مرگ خواستار کاغذ (قلم) و دوات شده که آخرین وصیّت خود را بنویسد تا پس از مرگش، پیروانش به گمراهی و ضلالت دچار نگردند. در این هنگام عمر بن خطاب گفته است "أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (النَّبِيَّ) (ص) قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ (قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ) وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" - (یعنی: درد و رنجوری بر رسول خدا چیره شده و قرآن نزد شما هست کتاب خدا ما را کفایت و بسنده است)

حضرت بهاء الله در یکی از الواح درباره چگونگی اعطای لقب «فاروق» به عمر از سوی رسول اکرم چنین می فرماید: "ما بین یکی از یهود و صحابه نزاع واقع شد. یهودی به محاکمه حضرت اقبال نمود و مسلم به کعب بن اشرف مایل. به اصرار یهودی خدمت حضرت حاضر شدند و صدر الحکم للیهودی.... بعد مسلم اعراض نموده مذکور نمود که می رویم نزد عمر بن خطاب. بعد از حضور تفصیل را ذکر نمودند. فقال عمر: اِنْ اَصْبَرَ الی اَنْ اُتِیک. دَخَلَ الْبَیْتِ وَأَخَذَ السَّیْفَ وَرَجَعَ وَضَرَبَ عُنُقَهُ وَقَالَ: هَذَا جَزَاءُ مَنْ لَمْ یَرْضَ بِمَا حُکِمَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ. فَلَمَّا بَلَغَ الرَّسُولَ سَمَاءَهُ بِالْفَارُوقِ وَمِنْ ذَلِكَ الْیَوْمِ لُقِّبَ بِهَذَا الْاسْمِ...." (مجموعه اقتدارات صفحه ۱۲۱ و ۱۲۲)

ب - «دسیسه عمرو بن عاص...» - عمرو بن عاص یا عمرو عاص از صحابه پیغمبر و از سرداران معروف اسلام بود و هم او بود که در جنگ «صفین» بین علی ابن ابی طالب و معاویه، به پیشنهاد دغلبازانه اش، سپاهیان معاویه قرآن بر سر نیزه افراشتند و در نتیجه سپاهیان علی ابن ابی طالب دست از جنگ برداشتند و برای رفع اختلاف و منازعت به حکمیت تن در دادند که سرانجام باز به شیوه فریبکارانه عمرو بن عاص موضوع حکمیت به زیان علی ابن ابی طالب و سود و خلافت معاویه منجر گردید. ناگفته نماند که عمرو عاص در نزد شیعیان مثل بارز مکر و فریب و نیرنگ بشمار می آید.

ج - "یا غصنی الاعظم...." - لوحی است از قلم حضرت بهاء الله به اعزاز حضرت عبدالبهاء - مضمون بیان به فارسی این است: ای غصن اعظم من، ما ترا پناهگاهی برای آدمیان و حافظ و نگهبانی برای اهل زمین و آسمان و دژ محکم و استواری بجهت مؤمنان به خداوند یکتا و آگاه، مقرر داشته ایم. از خدا می خواهیم که بواسطه تو آنان را حفظ و نگاهداری فرماید و غنی و بی نیاز سازد و رزق و روزی دهد و نیز ترا ملهم سازد به آن چه که برای جهانیان مطلع غنا و بی نیازی و دریای بخشش و کرم و مشرق فضل و عنایتش باشد. و از او مسئلت می نمایم که بواسطه تو زمین دلها را سقایی و آبیاری نماید تا گیاه حکمت و بیان و خوشه های علم و عرفان از آن روییده شود.

ناگفته نماند که حضرت بهاء الله در لوحی به اعزاز حاجی ابراهیم خلیل قزوینی و در پاسخ به پرسش های او، از جمله درباره فرزندان شان و بویژه درباره یکی از آنان و خصوصیات و ویژه گیهای او چنین می فرمایند... "فَاعْلَمْ بِأَنَّ أَبْنَائِي أَنْ يَتَّبِعُونَ أَحْكَامَ اللَّهِ وَ لَا يَتَجَاوِزُونَ عَمَّا حُدِّدَ فِي الْبَيَانِ كِتَابِ اللَّهِ الْمُهَيَّمِينَ الْقِيَوْمَ وَيَأْمُرُونَ أَنْفُسَهُمْ وَأَنْفُسَ الْعِبَادِ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَشْهَدُونَ مَا شَهِدَ اللَّهُ فِي مُحْكَمِ آيَاتِهِ الْمُبْرَمِ الْمَحْتَمِ وَيُؤْمِنُونَ بِمَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ فِي يَوْمِ الَّذِي فِيهِ يُحْصَى زَمَنُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَفِيهِ كُلُّ عَلَى اللَّهِ يُعْرَضُونَ... إِذَا فَاغْلَمُوا بِأَنْفُسِهِمْ أَوْرَاقُ الشَّجَرَةِ التَّوْحِيدِ وَأَثْمَارُهُ وَبِهِمْ تَمْطُرُ السَّحَابُ وَتَرْتَفِعُ الْغَمَامُ... وَالَّذِي مِنْهُمْ يُظْهِرُ بِالْفِطْرَةِ وَ يُجْرِي اللَّهُ مِنْ لِسَانِهِ آيَاتِ قُدْرَتِهِ وَهُوَ مَنْ اخْتَصَّ اللَّهُ عَلَى أَمْرِهِ" (... مائده آسمانی جلد اول صفحات ۶۶، ۶۷ و ۶۸).

مضمون گفتار به فارسی این است...: بدان که، پسران من آنان اند که از احکام الهی پیروی نمایند و از آن چه که در کتاب خداوند نگهبان و پاینده یعنی کتاب بیان، وضع و مقرر گردیده پا فراتر نگذارند و خود و دیگران را به کارهای نیک و پسندیده فرمان دهند و از کارهای زشت و ناپسندیده باز دارند و به آن چه خداوند در آیات واضح و ثابت و استوارش گواهی داده، گواهی دهند و به من یظهره الله در روزی که همه زمان ها از آغاز تا انجام در آن شمرده گردد، مؤمن شوند، همان روزی که در آن همه مردمان از خداوندگار جهان روی بر می گردانند... پس بدانید که آنان برگ و بار درخت یگانگی خداوندند و بواسطه آنان باران ببارد و ابر در آسمان بالا رود... و یکی از آنان از روی فطرت ظاهر می شود و خداوند از زبان او آیات قدرتش را بیان می فرماید و اوست که خداوند برای امرش برگزیده است) - به یادداشت های موضوع دوم ر. ک.).

موضوع سوم: دربارهٔ این که حضرت عبدالبهاء برابر نصّ کتاب اقدس و کتاب عهد جمال قدم، مرجع اهل بهاء و مبین کتاب است و از این رو اظهار نظر در صحت و اعتبار الواح و آثار از وظایف و اختیارات اوست، از جمله چنین می فرماید: «به نصّ جلیل، این عبد مبین کتاب مبین است و آثار آن چه در تحت تصدیق این عبد نه شایان اعتماد نیست مگر به اثر قلم اعلی، آن نیز باید نهایت دقت و فحص دقیق شود که نقطه ای تزئید و تنقیص و تصحیف (۱) نگردد، قضیهٔ فاقبلوه (۲) به تصحیف، فاقئلوه (۳) شد، از خاطر نرود. پادشاه شام نورالدین سلجوقی (۴) امر نامه ای به حلب (۵) نگاشت عبارتش این: إِذَا وَصَلَكُمْ أَمْرِي هَذَا، فَأَحْضُوا كُلَّ الْيَهُودِ فِي حَلَبَ، یعنی جمیع یهود حلب را بشمارید. کاتب بعد از توقیع (۶) و تمهیر (۷) فرمان، غفلت نمود، مگسی نقطه ای از فضلات (۸) بالای حای «أَحْضُوا» (۹) گذاشت، «اخصوا» (۱۰) شد. به ورود فرمان، جمیع یهود مظلوم را جمع نموده بالای عظیمی بر آن بیچارگان وارد آوردند. چون کیفیت منتشر و مسموع پادشاه گشت، بسیار بر آشفت و دشنام گفت و از غضب بر افروخت و کاتب را مورد عتاب ساخت. چون حقیقت مسئله معلوم گشت، مشهود شد که این تصحیف و تحریف (۱۱) را یک ذبابه (۱۲) ضعیف نموده. ملاحظه فرمائید تصحیف و تزئید نقطه ای چه ظلم عظیم و فساد شدید برپا نمود. از این قیاس کنید، علی الخصوص جمیع امانات و اوراق این عبد را متزلزلین غضب و ضبط نمودند.....» (به یادداشت های موضوع سوم ر. ک.).

موضوع چهارم: دربارهٔ دو جانپه یا چننه محتوی اوراق و مهرها که حضرت بهاء الله پیش از صعود و در روزهای پایان زندگانی، به حضرت عبدالبهاء سپرده بودند، از جمله چنین می فرماید: «جمال قدم.... در ایام اخیره وقتی در فراش تشریف داشتند، این عبد به قصر رفت و شب و روز در ساحت اقدس بودم.... روزی فرمودند: اوراق من را جمع کن. از این فرمایش چنان طپش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که شرح نتوانم. مکرر امر قطعی فرمودند، محض اطاعت با کمال ارتعاش دل و دست مباشرت به جمع اوراق نمودم و دو جانپه (۱) بسیار بزرگ بود که در وقت تشریف بردن به قصر و مراجعت به عکا جمیع اوراق و ما یتعلق محبوب آفاق در آن دو جانپه گذاشته می شد.... باری، جمیع اوراق و امانات و خواتم و سجع های مهرهای مقدس (۲) را در آن دو جانپه گذاشته بستیم. فرمودند: تعلق به تو دارد. بعد رزیهٔ کبری رخ نمود.... سراج هدی از ملا ادنی صعود نمود و در زجاجة ملا اعلی بر افروخت.... چون خواستیم جسد مطهر را غسل و آب پاک و ماء طهور را به نفحات آن تن چون بلور معطر نماییم، یکی از اهل فتور به این عبد گفت: این دو جانپه را بدهید بدهم میرزا بدیع الله (۳) به غرفهٔ خویش برد و محافظه نماید، زیرا در این جا آب موج خواهد زد. این عبد از شدت صدمهٔ کبری و قوت رزیهٔ عظمی مدهوش و محو و فانی گشته و به هیچ وجه گمان چنین ظلم نمی گشت. لهذا آن دو جانپه را بتمامه تسلیم نمودم.... چون یوم تاسع تلاوت کتاب عهد گشت و معانی میثاق در مذاق اهل وفاق حلاوت شهد بخشید، حزبی مسرور و مستبشر گشتند و بعضی مغموم و متحسر. آثار بشارت کبری از وجوه احباً ظاهر گشت و غبار کدورت عظمی در بشرهٔ اهل هوی نمودار گردید به قسمی که جمیع حاضرین ملتفت شدند و از همان یوم اساس نقض گذاشته شد و دریای وهم به موج آمد، آتش فساد بر افروخت و قلوب مخلصین بسوخت، روز به روز این آتش شعله ور گشت و این غبار بلندتر شد. تا یکی از حضرات افنان توقیعی جدید داشت و استدعا نمود که فوق توقیعش به خاتم مبارک مزین گردد، ذکر شد که یک خاتم از خاتم های مبارک بدهید تا این توقیع را مزین نمایم. در جواب گفتند خبری از خاتم های مبارک ندارم! گفته شد که جمیع خاتم های مقدس در جانپه و در گنجۀ مبارک بود و جانپه را من تسلیم شما نمودم، گفت: من ندیدم و نمیدانم! از این جواب قسم به روح صواب چنان ارتعاشی در بدن حاصل شد که وصف نتوانم، حیران و سرگردان ماندم و گریان و نالان شدم که این چه فتنهٔ عظمی بود و چه ظلمت دهماء که ظاهر شد....» (به یادداشت های موضوع چهارم ر. ک.).

موضوع پنجم: درباره این که حضرت عبدالبهاء در توجیه و توضیح شأن و مقام خود، خویش را عبد عبد بهاء می خواند و محو و نابود و ذره مفقود در آستان جمال ابهی می شناسد، از جمله چنین می فرماید: «در سنه صعود، به عراق مکتوبی ارسال گشت که مضمونش به این معانی مشحون (۱): اعلم أنّ العبودیّة فی عتبه (۲) السّامیه (۳) هی تاجی الوهّاج (۴) و اکلیلی (۵) الجلیل و بها أفتخر بین الملأ العالین. و هم چنین صفحه ای مرقوم گشت که از عنوان تا ختام عبدالبهاء بود و مضمونش از این عبارات دالّه بر فقر و فنا: اعلم أنّ اسمی عبدالبهاء و لقبی عبدالبهاء و نعتی عبدالبهاء و کینونتی عبدالبهاء و ذاتیتی عبدالبهاء و مسجدی الاقصی (الف) عبدالبهاء و سدرتی المنتهی (ب) عبدالبهاء و جنتی المأوی عبدالبهاء (ج) و امثال ذلك الى الانتهاء....»

«و هم چنین مکتوبی که سه چهار سنه قبل به جناب آقا محمّد علی المشهور به رجال الغیب (د) مرقوم گردید، صورتش این است: «هو الابهی، ای طالب صادق و حبیب موافق، آن چه مرقوم نموده بودی ملاحظه گشت و به منتهای دقت تلاوت گردید. الیوم تکلیف کلّ این است که آن چه از قلم اعلی نازل آن را اتباع نمایند و آن چه بیان صریح واضح این عبد است اعتقاد کنند، ابداً تأویل و تفسیر نمایند و تلویح ندانند. قسم به مربّی غیب و شهود هر نفسی تصوّری نماید و یا تخطّری (۶) کند سبب احتجاج او گردد و علّت ارتباب (۷) شود. این است اعتقاد صمیمی حقیقی صریحی بدیهی اهل ملکوت ابهی و سگان جبروت اعلی که ظهورات کلّیه که نقاط اوّلّه و شمس حقیقه و مبادی فیوضات رحمانیه هستند، منتهی به ظهور اعظم و جمال قدم روحی لأقدام احبائه الفدا شد. تا قبل از موعد مذکور در کتاب الله یعنی الف سنه (۸) جمیع نفوس مقدّسه که موجود شوند، اذلاء (۹) و عباد و ارقاء (۱۰) بل تراب آستان جمال مبارکند کلّ در نزد آن آفتاب حقیقی بمنزله سرج (۱۱) مستضیئه (۱۲) و نجوم مستنیره (۱۳) هستند که به شعاعی از اشعه آن شمس حقیقت مستفیض گشتند کلّ عباد له و کلّ بامرہ يعملون. سبحان الله چه نسبت است بین تراب و ربّ الارباب و چه مشابّهت است بین ذره و آفتاب جهانتاب. و اما این عبد مقامش عبد عبدالبهاست و ذره ای از خاک آستان جمال ابهی، در ساحت احبایش محو و نابودم و در آستان بندگانش تراب بی وجود أستغفر الله عن دون ذلک، یا احباء الله. ولی این مطلب را به کمال محبّت و رأفت تفهیم کلّ نمائید نه به عنف و زجر که سبب اختلاف شود. عبدالبهاء ع.»

"ملاحظه بفرمائید که این عبد در چه مقام قائم و در چه فکر و اندیشه و مستغرق بحور متلاطم، با قوّت تأیید ملکوت ابهی چون اضعف ناس فانی و محو و نابود و با ظهور قوّت نصرت جمال ابهی چون احقر عباد در صقع وجود (۱۴) مشهود، با وجود این اهل فتور (۱۵) چه قدر مفتری و جسور که انتشار می دهند این عبد نعوذ بالله مقامی فوق مقام جمال ابهی ادّعا نموده و این قضیه بر اهل فتور گران آمده!..."

"باری، این عبد با این عبودیّت عظمی در کمال محویّت و فنا در آستان اقدس قائم و چون ذره مفقود و معدوم و نابود در مقام بندگی ثابت و راسخ و دائم، هیچ اسمی نخواستم و خویش را به هیچ لقبی نیاراستم و ادّعای وحی ننمودم حتّی خویش را ملهم نخواندم، نه مستضیء دانستم و نه مستنیر، نه مستشرق نه مستبرق، در جمیع احوال خود را عبّاس نامیدم و در بین ناس خود را به این اسم شهیر نمودم، بلکه منتهای آرزوی این عبد انعدام صرف و فنای بحت (۱۶) است که بی نام و گمنام شوم و بی اثرو بی نشان گردم تا به حقیقت عبودیّت که عدم بحت و فنای صرف است متحقّق شوم...."

توضیح آن که:

الف - مسجدی الاقصی، عبدالبهاء = یعنی: قبله گاه من بندگی و عبودیّت حضرت بهاء الله است. توضیح آن که مسجد اقصی یا جامع اقصی مسجدی است بزرگ در شهر بیت المقدس یا قدس شریف یا اورشلیم که در نیمه دوم قرن اول هجری (نیمه دوم قرن

هفتم میلادی) در زمان امیر عبد الملک ابن مروان پنجمین خلیفه از سلسلهٔ اُموی در محل ویرانهٔ معبد یا هیکل سلیمان که داود نبی بنای آن را آغاز و سلیمان نبی آن را تکمیل و به اتمام رسانید، ساخته شد. معبد سلیمان در طول تاریخ چند بار ویران و دوباره بنا گردید و «دیوار ندبه» در کنار مسجد اقصی در حال حاضر از بقایای آن معبد است. معبد سلیمان یعنی محل سابق مسجد اقصی پیش از آن که ساخته شود در زمان پیغمبر اسلام قبلهٔ اوّل مسلمانان تعیین شد و چندی بعد هنگام نماز برابر آیهٔ شمارهٔ ۱۴۴ از سورهٔ بقره رسول اکرم از سوی خداوند مأمور به تغییر آن از مسجد اقصی به مسجد الحرام یا خانهٔ کعبه گردید. افزون بر این برابر آیهٔ شمارهٔ یک از سورهٔ «اسراء»، خداوند در شب معراج پیامبر اسلام را از مسجد حرام یعنی کعبه در مکه بسوی مسجد اقصی در بیت المقدس سیر داد و از آن جا بسوی آسمان روانه ساخت.

ب - سدرتی المنتهی، عبدالبهاء = یعنی: آخرین مرحلهٔ شناسائی و اوج عرفان من بندگی حضرت بهاء الله است. توضیح آن که: به اعتقاد مسلمانان برابر آیات شمارهٔ ۷ تا ۱۵ در سورهٔ نجم هنگامیکه پیامبر اسلام به معراج رفت سرانجام به سدرهٔ منتهی (آخرین درخت) واقع در بالاترین نقطهٔ جنت در آمد که آن سوی آن بشر و ملائکهٔ آسمان نتوانند فراتر قدم گذارند. (درخت سدر یا سدره درختی است از تیرهٔ مخروطیان که شباهت زیادی با کاج دارد ولی از کاج بسیار تنومندتر و بلندتر می شود و تا بیش از سه هزار سال عمر می کند - فرهنگ فارسی معین).

در آثار بهائی مراد از سدرهٔ منتهی بیشتر مظهر ظهور الهی است که عرفان خداوند تنها و فقط به شناسائی و عرفان او امکان پذیر و میسر است.

ج - جنتی المأوی، عبدالبهاء = یعنی: بهشت موعود و منزل و آرامگه من بندگی و عبودیت حضرت بهاء الله است. توضیح آن که: برابر آیهٔ شمارهٔ ۱۵ سورهٔ نجم در قرآن «جنت المأوی» در کنار سدرهٔ منتهی است که پیامبر اسلام بهنگام معراج بسوی آسمان بدانجا رسید.

د - آقا محمد علی المشهور به رجال الغیب = «رجال غیب» - در عرف تصوف به گروهی از مردان خدا که از نظر مردم دنیا پنهان و پوشیده اند و جهان به وجود ایشان قوام دارد، گفته می شود - نجبا - و مراد از آقا محمد علی مشهور به رجال الغیب، آقا محمد علی نجار یزدی است که دربارهٔ او در کتاب محاضرات تألیف جناب اشراق خاوری - جلد دوم صفحات ۱۰۶۲ تا ۱۰۶۴ چنین آمده است: «حضرت آقا محمد علی نجار جوانی بود به سن ۲۰ سال از اهل محلهٔ پیر برج (از محلات شهر یزد). این جوان بسیار مشتعل و منجذب بود.... تصدیق ایشان اوقاتی بود که شیخ محمد تقی سبزواری در نهایت شقاوت و عداوت تعقیب به امر مبارک داشت و ایام رمضان مدت سی روز در مسجد میر چقماق وعظ می نمود و تمام برضد این امر مبارک.... همه روزه جناب آقا محمد علی در مسجد پای وعظ شیخ من البدو الی الختم تشریف می بردند و جمیع صحبت های روز شیخ را فرا می گرفتند و شب.... در جواب مطالب شیخ که روی منبر گفته بود جواب می نگاشتند و آخر آن اوراق را به اسم رجال الغیب امضاء می فرمودند و همه روزه..... به توسط یکنفر از اماء الرحمن... و گاهی خودشان به مسجد می رسانیدند. شیخ در جواب مطالب عالی آن حضرت عاجز شده بود.... گاهی روزها بالای منبر می گفت: ای رجال الغیب، می دانم الآن تو در این مجلس حاضری و آن چه من می گویم تمام را فرا می گیری ولی ترا نمی شناسم و مطالب امروز من این است و مقصود از این صحبت این است. باز شب ایشان جواب می نوشتند که شما که فرمودید مقصودم این است، مقصود شما چیز دیگر است.. مقصود شما از این کلمه این بود نظیر سخنان علمای یهودی و مسیحی بوده... ولی شیخ.... ایشان را قسم می داد که خود را بر من ظاهر نما و متصل بالای منبر ای رجال الغیب، ای رجال

الغیب خطاب می کرد... مدت سی روز کار از این قرار بود. تا این که حضرت آقا محمد علی به نیریز تشریف بردند و در نیریز صعود فرمودند و سنّ شریفشان بیست و پنج سال بود». - (به یادداشت های موضوع پنجم ر. ک).

موضوع ششم: درباره این که اهل نقض در آغاز به کنایه و زان پس آشکارا اظهار داشته اند که عبدالبهاء مدّعی مقامی و ظهور جدیدی است و خود را مطلع وحی می داند، در صورتی که برابر حکم کتاب اقدس لا اقلّ تا هزار سال نزول وحی منقطع و ظهور مظاهر مقدّسه نا ممکن و از این رو کفرش ثابت و مجازاتش ناگزیر و آینده، از جمله چنین می فرماید: «ولی حمد نمایم حضرت احدیّت را که اهل فتور پس از پنج سال غور و شور و شور و قصوری که بر این عبد وارد آورده اند این بود که به کنایه و اشاره و عباره و تلویح و حال به توضیح تفهیم کلّ می نمایند که این عبد مدّعی مقامی و شأنی و ظهور جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی خود را مطلع وحی می دانم و مظهر الهام شمرم و به نصّ کتاب الله وحی مختصّ به حضرت اعلی و جمال مبارک است و تا هزار سال وحی منقطع و بعث مظاهر ممتنع است (الف). پس بسبب این ادّعی وحی کفر ثابت و حکم «یبعث الله علیه من لا یرحمه» لاحق، چه که این متمّم آیه «من یدّعی امرأ قبل اتمام الف سنّة کامله» (ب)، است. باری، چنین افتراء صریحی زدند و تهمت شدیدی روا داشتند و فتوای عظیمی دادند. فنعم ما قال:

«طوعاً لقاضٍ أتى فی حکمه عجباً أفتی بسفک دمی فی الحِلّ والحرم» (ج)
«چون قلم در دست غدّاری فتاد لاجرم آن یار برداری فتاد» (د)...

«ولی این عبد در حقّ نفسی فتوی ندهم و تکفیر و تفسیق (۱) ننمایم و اسناد شرک ندهم، نهایت اینست که نصیحت کنم و به رجوع بر میثاق دلالت نمایم.... و دست تضرّع گشایم و زبان ابتهال (۲) بازکنم و ربّ اهد قومی فانهم لا یعلمون (۳)، گویم...»
توضیح آن که:

الف - حضرت ولیّ امرالله در این باره چنین می فرماید: «این عصبه شقاق و ثلّة نفاق مرکز میثاق الهی را در نظر دوست و دشمن و بیگانه و آشنا از اعلالی و ادانی گاهی به توضیح و تصریح و گاهی به کنایه و تلویح، زمانی شفاهی و موقعی کتبی العیاذ بالله عنصری بی حقیقت و خود خواه و نفسی غاصب و طالب جاه قلمداد نمودند و اظهار داشتند که آن وجود مبارک دستورات و وصایای جمال اقدس ابهی را در بوتّه نسیان و فراموشی نهاده و در پرده و لفاف با عبارات مستعار مدّعی مقام مستقل گردیده و خود را صاحب آیات و شریک امر محبوب آفاق شمرده و در مکاتیب خویش با دوستان غرب زمزمه رجعت مسیح و ظهور ابن در جلال اب نموده و در مخابراتش با یاران هندوستان خود را شاه بهرام موعود خوانده و حقّ تبیین آیات و تفسیر کلمات والد بزرگوار را مخصوص خود پنداشته و دعوی دور جدید کرده و خویشتن را در عصمت کبری با اسم اعظم و مظهر اتمّ اکرم مشارک دانسته است....»
(کتاب قرن بدیع ص ۴۹۱)

ب - «مَنْ یدّعی امرأ قبل اتمام ألف سنّة کامله إِنَّه کذابٌ مُفْتَرٍ نَسْتَلِ الله بِأَنْ یُؤیِّده علی الرجوع، إِنَّ تَابَ إِنَّه هو التَّوَابُ وَإِنْ أَصْرَ علی ما قال یُبْعَثُ علیه من لا یرحمه إِنَّه شدیدُ العقاب» (کتاب اقدس بند ۳۷) - (مضمون فارسی: هر کس پیش از پایان هزار سال کامل امری را ادّعا نماید، او دروغگوی فریبکار است. از خداوند می خواهیم که او را بر رجوع و بازگشت یاری دهد. اگر توبه و بازگشت نماید، خداوند بخشاینده و توبه پذیرنده است و چنان چه بر آن چه گفته اصرار و پا فشاری ورزد، خداوند کسی را برانگیزد که بر او رحم و شفقت نکند و اوست سخت کیفر دهنده).

ج - «طوعاً لقاضی...» - این بیت شعر از ابو حفص عمر بن علی معروف به ابن فارض مصری (شامی الأصل) عارف و شاعر معروف قرن ششم و هفتم هجری (دوازده و سیزده میلادی) است. ابن فارض در سال ۵۷۶ هـ. ق. (۱۱۸۰ میلادی) در قاهره متولد شد و بسال ۶۳۲ هـ. ق. (۱۳۳۴ میلادی) چشم از جهان بر بست. دو قصیده تائیه و بائیه او بویژه معروف و مشهور است. مضمون بیت این است: حکم قاضی را مطیع و پذیرنده ام با آن که از صدور آن در شگفت و تعجبم. زیرا که او هم در حرم کعبه و هم در محوطه حلّ که گرداگرد حرم است به کشتن من فتوی داده است! توضیح آن که «حرم» به خانه کعبه اطلاق می گردد و چنان چه گناهکار خود را به آن جا رساند از کیفر و مجازات معاف می گردد و حتی صید و شکار هم در آن مکان حرام است. در صورتیکه در محوطه «حلّ» که گرداگرد خانه کعبه است منعی ندارد و آزاد است. و چکیده سخن ابن فارض در این بیت این است که این قاضی بی انصاف و خدا شناس در هر دو حال، چه گناهکار و چه بی گناه حکم و فتوی بر کشتن من داده است!

د - «چون قلم....» - این بیت از مولوی است در مثنوی، دفتر دوم بیت ۱۴۰۸. در مثنوی چنین آمده است:

«چون قلم در دست غداری بود لا جرم منصور بر داری بود».

مراد از «منصور» در این بیت حسین ابن منصور بیضاوی معروف به حلاج عارف و صوفی نامی قرن سوم هجری (دهم میلادی) است که در زمان مقتدر از خلفای عباسی، به فتوای مخالفان از فقهای قشری بغداد، او را دستگیر و سالیانی چند زندانی کردند و سر انجام در سال ۳۰۹ هـ. ق. (۹۲۲ میلادی) پس از شکنجه و عذاب بسیار به دار آویخته و به قتل رساندند و خاکستر جسدش را پس از سوزانیدن، به رودخانه دجله ریختند. توضیح آن که جرم و گناه منصور حلاج این بوده که عقاید و افکاری عارفانه داشته ماورای فهم و درک مردم زمانه و در حال شور و جذبه با صدای بلند فریاد «انا الحق»، بر می آورده و نیز «لیس فی جبتی الا الحق»، بر زبان می رانده است. به قول حافظ:

«گفت آن یار کز و گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد»

در این جا نا گفته نماند که غزل معروفی که در آثار طلعات مقدسه بهائی بارها نقل گردیده و با مطلع:

«ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور به شیدائی»،

آغاز می شود، از سروده های منصور حلاج است. (- به یادداشت های موضوع ششم ر.ک) ..

موضوع هفتم: در باره آنان که به تهمت و افترا حضرت عبدالبهاء را به دعوی مظهریت متهم ساخته اند و خود برابر شواهد و مدارک موجود حتی در زمان حیات عنصری حضرت بهاء الله دعوی ظهور جدید و ادعای وحی و نزول آیات کرده اند، از جمله چنین می فرماید: «ولی به انصاف ملاحظه نمائید که نفوسی که افترا به این عبد روا داشتند، چه ادعا ها نموده اند و چه عربده ها کرده اند و چگونه دعوی ظهور جدید نموده اند و چه قسم ادعای نزول آیات و وحی کرده اند! به قسمی تعجیل نمودند که فرصت صعود به جمال مبارک روحی لمرقده المظهر فدا ندادند. در وقتی که آن شمس حقیقت در افق مبین طالع و لائح... در چنین وقتی و چنین روز فیروزی اظهار وجود نموده اند و علم ادعا بر افراختند و دعوی وحی نمودند و چنان عربده معهوده در قزوین انداختند و توقیعات نوشتند و عبارات خود را آیات الهیه خواندند و خویش را سلطان روح نامیدند. و چون از این تفوّهات (۱) و حرکات آشوب و فتنه در قزوین برخاست، توقیع ساطع چون سیف قاطع صادر گشت قوله جلّ ذکره: «اگر آئی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود» (انتهی) (۲).... حال، ای اهل انصاف، قدری انصاف دهید. نفسی که نوشته است واضحاً مشهوداً: «قل یا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الاکبر عن مشرق القدس کشمس لائح انور و کشف النقاب عن وجهه الاطهر و انه من کلّ الشّمس و الاقمار و النجوم انور و

اکبر» و هم چنین: بل الشمس عنده من کلّ صغیر اصغر» و هم چنین: «کلّ خلقتکم بقولی» و هم چنین: «ولا تنکرونی و آیاتی الّتی أوحیت الّیّ من عند ربّی و انزلہ علی لسانی»، (۳) این نفس (۴) اعتراض بر نفسی که خویش را عبد عبد بهاء خواند، می نماید که تو دعوی الوهیت نمودی و خود را صاحب آیات و وحی دانستی و شریک جمال قدم روحی له الفدا شمردی!

«ای منصفین، انصاف دهید، ای بی بصران، قدری تبصّر در امور نمائید. کسی که طینتش و فطرتش به ماء حیات عبودیت جمال قدم مخمّر، متوهم (۵) به ادعاست و نفسی که واضحاً مشهوداً در ایام مبارک ادعا نموده و در حقش نازل شد که اگر آئی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود، این شخص حال مثبت توحید شده و قولش میزان گشته و مرکز میثاق که کلّ مأمورند حتی این شخص، به اطاعتش، مہان (۶) و مضطہد (۷) و مبعوض! فاعتبروا یا اولی الابصار....»

«باری ملاحظہ فرمائید که این عبد در چه عالمی و متزلزلین در چه وادی؟ شتّان بین مشرق و مغرب (۸). هرگز انوار چنین عبودیتی مستور نماند و شمع چنین محویتی خاموش نگردد. امواج چنین بحری ساکن نشود و هبوب چنین نسیمی مقطوع نشود فباطلّ ماہم يعملون (۹)....» (به یادداشت‌های موضوع هفتم ر.ک.).

موضوع هشتم: در باره این که ناقضین به انواع وسائل و افتراها در تخدیش اذهان کوشیده اند و از جمله گفته و نوشته اند که عبدالبهاء حتی با دادن رشوت و پول نفوس را به ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق تشویق و ترغیب می نماید، از جمله چنین می فرماید: «ملاحظہ فرمائید که متزلزلین هریک از دوستان ارض مقدّسه را میکوشند که به انواع وسائل متزلزل نمایند و به اطراف می نویسند که این عبد به زخرف دنیا نفوس را به میثاق الهی دلالت می نماید! شما را به حقّ قسم می دهم در آن سفر که به ساحت اقدس مشرف شدید در نزد این عبد آثار زخرف دنیا مشاهده نمودید و این عبد را به این هوس ها مبتلا دیدید و یا متزلزلین را؟ این دائم روش متزلزلین بود و الآن نیز واضح و مشهود، جمیع داخل و خارج می دانند. خلاصه شخص مکرمی نوشته به یکی از احباب که مبلغ سیصد تومان به فلان یعنی شما داده شده است که ثابت بر میثاق شوید و الآن خط آن شخص حاضر و موجود و گله از این عبد نموده، این کیفیت اگر چنان چه بر کلّ مشتبّه باشد، بر شما که مشتبّه نمی شود که کذب است. ملاحظہ نمائید که به چه افتراها می خواهند که بنیان میثاق را براندازند. هیئات، هیئات (۱) بنیان میثاق از زیر حدید (۲) است و اساس پیمان تأسیس خداوند مجید. اگر جمیع من علی الارض جمع شوند و به قوای وجود قیام نمایند، در این اساس متین رخنه نتوانند....» (به یادداشت‌های موضوع هشتم ر.ک.).

موضوع نهم: در باره امید و انتظارشان از احبّاً و اظهار یأس و نومیدی شان در اثر پندار و گفتار و کردار ناقضان عهد و پیمان پس از رویداد صعود حضرت بهاء الله، از جمله چنین می فرماید: «باری، ای همدم نازنین، این عبد را امید و طید (۱) بود که یاران مهربان در تهاجم بلایا و تتابع رزایا و هجوم برایا (۲) و شدّت مصیبت کبری و بلیّۀ عظمی و تسلّط اعدا و تموّج بحر قضا هریک زهر هلاهل (۳) را درمان گردند و زخم هائل (۴) را مرهم کامل شوند، عدوّ صائل (۵) را سپر حائل گردند و تیر و شمشیر دشمنان را مانع و دافع. حال آنان نیز تیغ جفا کشیدند و نصیحت میروفا (۶) نشنیدند و محو و اضمحلال این عبد بهاء را پسندیدند، عهد و میثاق را مدار شقاق کردند و واسطۀ ائتلاف را اسّ اختلاف نمودند.... نصّ قاطع را نسیاً منسیاً (۷) نمودند و برهان لامع را هُزُوّاً (۸) سخریاً گرفتند، مبین منصوص را مقصوص الجناح (۹) کردند و بنیان مرصوص (۱۰) را مهدوم الاساس انگاشتند. یکی رئیس المشرکین نامید و دیگری عدوّ مبین شمرد. یکی بی عصمت گفت و دیگری بی عفت خواند. یکی شکایت کرد و دیگری روایت (الف). از بدو صعود آتش فساد برافروخت و مرکز جحد (۱۱) نقض عهد آموخت. اطفال مهد آئین سروری گذاشتند و به وهم و گمان مهتری خواستند و برتری

جستند و به هر وسیله ای تخدیش اذهان و تشویش یاران نمودند. جمیع اوراق اخبار در اقطار و اقطار خبر صعود نیر آفاق را با نقض میثاق توأم اعلان نمود، از جمله اختر روزنامه ایرانیان در اسلامبول (ب) این خبر مهول (۱۲) را با طبل و دهل اعلان کرد....» توضیح آن که:

الف - حضرت عبدالبهاء در این باره در لوحی چنین می فرماید: "يَا مَنْ اسْتَسْقَى مِنْ مَعِينِ الْحَيَاةِ، إِنَّ قَافِلَةَ الْمَلَكُوتِ قَدْ طَعَنْتْ فِي بَيْدَاءِ الْجَبْرُوتِ فَأَرْسَلَتْ رَائِدَهَا يَبْتَغِي مَاءً فِي غِيَابِ الْآبَارِ فَأَدْلَى دَلْوَهُ وَقَالَ: يَا بُشْرَى! هَذَا غَلَامٌ الْمِيثَاقُ قَدْ أَلْقَاهُ الْإِخْوَةُ فِي جَبِّ الْبُهْتَانِ وَشَرُّهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ. فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ. وَالْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ اشْتَرَى هَذَا الْغَلَامَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْإِخْوَانِ. ع" (مائدة آسمانی - جلد پنجم ص ۲۹۴)

مضمون گفتار حضرت عبدالبهاء به فارسی این است: ای جویای آب از سرچشمه حیات، کاروان ملکوت در بیابان جبروت در گذر و عبور بود که آب بیار خود را برای یافتن آب بسوی چاه های تاریک و تار روانه ساخت. آب بیار سطلش را در چاهی انداخت و گفت: مژده باد! در این جا غلام میثاق است که برادرانش او را در چاه تهمت و افترا بینداختند و به بهای ناچیز درهمی چند، بفروختند. پس وای بر آنان بخاطر آن چه کرده و می کنند. بهای الهی بر تو باد و بر کسی که این غلام را از آن برادران خریداری نماید. عبدالبهاء عباس.

توضیح آن که در داستان یوسف و برادرانش در تورات سفر پیدایش باب سی و هفتم آیات ۲۳ تا ۲۸ چنین آمده است: "و به مجرد رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش را یعنی آن ردای بلند را که در برداشت از او کردند. و او را گرفته در چاه انداختند اما چاه خالی و بی آب بود. پس برای غذا خوردن نشستند و چشمان خود را باز کرده دیدند که ناگاه قافله اسمعیلیان از جلعاد می رسد و شتران ایشان کتیرا و بلسان و لادن بار دارند و می روند تا آنها را به مصر ببرند. آنگاه یهودا به برادران خود گفت: برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد. بیائید او را به این اسمعیلیان بفروشیم و دست ما بروی نباشد زیرا که او برادر و گوشت ماست پس برادرانش بدین رضا دادند. و چون تجار مدیانی در گذر بودند یوسف را از چاه کشیده بر آوردند و یوسف را به اسمعیلیان به بیست پاره نقره فروختند، پس یوسف را به مصر بردند."

هم چنین در قرآن سوره یوسف آیات ۱۹ و ۲۰ در این باره چنین آمده است: "وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ. قَالَ: يَا بَشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بَضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ. وَشَرُّهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ... یعنی: و کاروانی در رسید و کاروانیان آب بیار خود را به سوی چاه فرستادند و اوسطلش را در چاه بینداخت و گفت: مژده باد! در این جا غلامی است. پس او را چون کالایی پنهان داشتند و خداوند بر آن چه مردمان می کنند، آگاه است. پس از آن برادران، او را (یوسف را) به بهای ناچیز درهمی چند، بفروختند.

ب - روزنامه اختر = آقا محمد طاهر از مردم تبریز به قصد تجارت به اسلامبول رفت و بواسطه فصاحت در بیان از سوی مأمورین سفارت ایران به نشر روزنامه ای تشویق گردید. نامبرده روزنامه اختر را که نخستین روزنامه ای است در خارج از ایران به زبان فارسی، از سال ۱۲۹۲ هـ. ق. (۱۸۷۵ میلادی)، آغاز به نشر کرد. از آن جاییکه در سال ۱۳۱۳ هـ. ق. (۱۸۹۶ میلادی) میرزا رضای کرمانی ناصرالدین شاه را در صحن شاه عبد العظیم در جنوب طهران به ضرب گلوله به قتل رسانید و برخی از نویسندگان روزنامه اختر از جمله میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی از هواداران سرسخت جمال الدین افغانی یا اسد آبادی متهم به دوستی و همکاری با او بودند، دولت عثمانی روزنامه اختر را توقیف و از انتشارش جلوگیری به عمل آورد. این روزنامه مدت بیست سال در ایران و

قفقاز و هندوستان و عراق شهرت و اعتبار داشت و در بیداری مردم تأثیر بسیار کرد. از دیگر نویسندگان این روزنامه میرزا مهد یخان تبریزی ملقب به زعیم الدوله بود که بعداً اقدام به انتشار روزنامه حکمت به زبان فارسی در قاهره کرد و نیز میرزا محمد علی خان شیبانی کاشانی که چندی بعد مدیر روزنامه ثریا و روزنامه پرورش در قاهره گردید. ناگفته نماند که نویسندگان روزنامه اختر علاوه بر انتشار مطالب علیه اوضاع و احوال آن روزگار در ایران و دولت قاجار، در مخالفت با حضرت بهاء الله و دشمنی با آئین بهائی و پیروان آن نیز سعی و کوشا بودند. (به یادداشت‌های موضوع نهم ر. ک.)

موضوع دهم: در باره عهد و میثاق در شریعت اسلام و تعیین مرجع و مبین کتاب به تلویح و اشاره و ایما و مخالفت با او و عواقب و پی آمد های ناگوار و ناهنجار آن، از جمله چنین می فرماید: «خليفة ثانی (الف) چون خواست که مبین کتاب حضرت امیر را مقهور و در زاویه نسیان محصور نماید.... و منصوص «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (ب)، را مُحَقَّر (۱) نماید، در مقابل نص، يَكْفِينَا كِتَابُ اللَّهِ وَ حُسْبُنَا الْقُرْآنُ (۲)، گفت و استدلال به «لَارْطَبُ وَلَا يَابِسُ إِلَّا فِي كِتَابِ مَبِينٍ» (۳)، نمود و تمسک به «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (۴)، جست و تشبث به «أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ؟» (۵)، کرد و مبین کتاب، راسخ در علم، حضرت امیر را خانه نشین نمود و هر راوی ضعیف را شیرگیر (۶) کرد. یکی: «لَوْ كَانَ نَبِيٌّ مِنْ بَعْدِي لَكَانَ عُمَرُ» (۷)، روایت کرد. دیگری حدیث «عَشْرَةٌ مُبَشِّرَةٌ» (۸)، قرائت نمود. دیگری: عثمان ذوالنورین (ج) و «عثمانُ رفيقي في الجنة» (۹)، تلاوت کرد. دیگری: «لَوْ اتَّخَذْتُ غَيْرَ اللَّهِ خَلِيلًا لَأَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا» (۱۰)، از قول حضرت حکایت نمود. خلاصه مجتهد زیاد شد و فتاوی بی شمار گشت. غبار کذب و اراجیف بلند شد و نور آفتاب صدق مکدر گشت اختلاف شدید شد و ائتلاف ناپدید گشت. آراء مختلفه به میان آمد و اختلاف کلمه عیان شد. شریعت الله متروک شد و مبین کتاب الله (د) مخدول گشت. ابن عفان (۱۱) مقتول شد، ابن آكلة الاکباد (ه) منصوب گشت. حرب جمل بر خاست، مکر و دغل به میان آمد. حمیرا بر ناقه شهباء سوار شد و جولان در میدان عصیان نمود و خونخواهی ابن عفان کرد (و). معاویه سر از زاویه بیرون کرد و در ماتم عثمان از دیده خون ببارید، بر سر منبر رفت و اصبع مقطوع حرم داماد پیغمبر بنمود، پیرهن پر خون عثمان نشر کرد و با چشمی گریان آغاز فریاد و فغان نمود که این قمیص پر خون ذوالنورین است و این اصبع مقطوع نور عین و ویلا و دینا و شریعتا. جمیع حاضرین گریستند و در مقاومت به حضرت امیر زیستند (ز). غبار تیره لیلۃ الهیر (۱۲) به فلک اثر رسید و هزاران از نخبة اصحاب رسول در خاک و خون مقتول افتاد. و علی هذا المنوال سائر الاحوال. و اگر خلیفه ثانی اطاعت به راسخ در علم و مبین کتاب حضرت امیر می نمود و حسبنا کتاب الله، بر زبان نمی راند ابداً این فتن و فساد رخ نمی نمود و این فتک و هتک (۱۳) به میان نمی آمد و سی هزار مجتهد در مقابل راسخ در علم به منازعه و محاجه بر نمی خاست، چه که هریک از اصحاب رسول خویش را مجتهد مستقل شمرده از آیات و احادیث استنباط احکام و عبادات و اعتقادات می نمود. در این میان کسی که مهمول (۱۴) و معزول بود حضرت امیر بود... این کلمه "کفایت کتاب من دون مبین اصلش از عمر است که گفت حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ وَ بِهِ شَيْءٌ دَرِیْغٌ مِنْ غَدَاةِ الْخَلْقِ وَ بِهِ شَيْءٌ دَرِیْغٌ مِنْ غَدَاةِ الْخَلْقِ وَ بِهِ شَيْءٌ دَرِیْغٌ مِنْ غَدَاةِ الْخَلْقِ... (۱۶) معز و مقبول گردید. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ (۱۷) اسیر و حقیر و خانه نشین شد و لَعَنَ اللَّهُ النَّاقَةَ وَ رَاكِبَهَا وَ قَائِدَهَا (۱۸) یار دلنشین گشت. لَا فَتَى إِلَّا عَلَيَّ لَا سِيفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ (ح) سرگشته تلال و قفار شد (۱۹) و الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ

فی القرآن، بر عرش خلافت و سریر سلطنت استقرار یافت (۲۰) الفاطمة بِضْعَةُ مِثْنٍ مَنْ آذاها فقد آذانی (۲۱) در بیت الحزن گریست (۲۲) تا هلاک شد و عایشه بی باک به حرب آن جان پاک با قومی سفاک و هتاک شتاف (۲۳) و به تَبَعْلَتِ وَ تَجَمَّلَتْ وَلَوْ عِشْتِ تَفِئَلَتْ (۲۴) معزز و مکرم گشت. این کلمه حسنا کتاب الله تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد (ط) و سیف صارم ابن آكلة الاکباد (۲۵) گشت. این کلمه در لیلۃ الهَریر نار سعیر برافروخت (۲۶) و چهار هزار نفر حفظه قرآن اجله اصحاب حضرت امیر را هزله و رَذَله و خَذَله خوارج کرد (۲۷). این کلمه تشیت شمل احباً نمود و تفریق جمع اهل ولا کرد. این کلمه حب احبای جمال محمدی را به سیف و سنان و حیف (۲۸) و عدوان تبدیل نمود. این کلمه خنجر کین شد و در ارض طف حنجر جمال مبین را قطع کرد و خاک را به خون مطهرش رنگین نمود. این کلمه در صحرای کربلاء آن مصیبت کبری و آن فضیحه عظمی را بر پا نمود (۲۹). این کلمه جمیع ائمه اطهار را اسیر و مسجون و مظلوم و محکوم هر غدار کرد. این کلمه سبب شد که در بین امت مرحومه (۳۰) جدال و نزاع و قتال و حرب و ضرب انداخت و خون کرورها از مسلمانان ریخت. این کلمه کور فرقان را زیر و زبر نمود و بوستان الهی و جنت محمدی را جنگل سباع و ذئاب تیز چنگ کرد. توضیح آن که:

الف - خلیفه ثانی = عمر ابن خطاب. (به توضیح حرف "الف" در موضوع دوم، ر. ک.).

ب - «من کنت مولاه....» = حدیث نبوی - شیعیان گویند پیامبر اسلام در حجة الوداع یا آخرین حج پیغمبر در هنگام بازگشت از مکه به مدینه در محلی به نام غدیر خم در سال دهم هجرت، خطبه مفصلی ادا فرمود و علی ابن ابی طالب را برادر و وصی خود و خلیفه امت خویش و مفسر کتاب خدا و امیر مؤمنان معین کرد و از جمله فرمود: «مَنْ کنت مولاه فهذا علی مولاه» (یعنی: هر کس که من آقا و سرور و رئیس او هستم، علی نیز آقا و سرور و رئیس اوست). توضیح آن که در زبان عرب کلمه مولی به معانی: بنده و برده و غلام، بنده و برده و غلام آزاد شده و هم چنین دوست و یار و مدد کار هم آمده است.

ج - عثمان ذوالنورین = ذوالنورین لقب عثمان بن عفان، خلیفه سوم مسلمانان است که دو تن از دختران پیامبر را یکی پس از دیگری به زنی گرفته است. حضرت رسول از ازدواج با خدیجه دارای چهار پسر به نامهای: قاسم، طاهر، طیب و عبدالله و چهار دختر به نامهای: زینب، رقیه، آمنه (ام کلثوم) و فاطمه بود. توضیح آن که خدیجه پیش از پیامبر دو شوهر دیگر داشته است. رقیه بعد از مرگ شوهرش به عقد نکاح عثمان در آمد و پس از درگذشت رقیه، پیامبر دختر دیگر خود را بنام آمنه که کنیه اش ام کلثوم بود و مطلقه، به عقد عثمان در آورد. از این رو عثمان ابن عفان بسبب ازدواج با دو دختر پیامبر اکرم به ذوالنورین (یعنی دارای دو نور) ملقب گردید.

د - «مبین کتاب الله» = مراد: علی ابن ابی طالب ملقب به امیر المؤمنین، اسد الله و مولای متقیان و غیره، پسر عم و داماد پیغمبر اسلام و خلیفه چهارم مسلمانان و امام اول شیعیان است. او نخستین مردی بود که اسلام آورد و پیغمبر دختر خود فاطمه را به عقد ازدواج وی در آورد. علی ابن ابی طالب در اغلب غزوات شرکت داشت. به عقیده شیعیان، پیغمبر اسلام در سال حجة الوداع (دهم ه. ق.). در محلی بنام "غدیر خم" با عبارت "من کنت مولاه فهذا علی مولاه"، علی را به جانشینی خود برگزید. اما پس از رحلت حضرت رسول، مسلمانان در تعیین جانشین وی اختلاف نمودند و سرانجام به اجماع امت، ابوبکر را به خلافت انتخاب کردند. پس از ابوبکر خلافت به عمرو پس از وی به عثمان رسید. پس از قتل عثمان، علی خلیفه مسلمانان شد ۵۳ ه. ق. ۶۵۶ - م. دوران خلافت علی بیشتر صرف جنگهای داخلی شد و سرانجام در نوزدهم رمضان سال ۴۰ ه. ق. در محراب مسجد کوفه به

هنگام ادای نماز صبح بدست عبدالرحمن ابن ملجم مرادی که یکی از خوارج بود، زخمی شد و در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هـ. ق. پس از دو روز در سن ۶۳ سالگی به شهادت رسید. مدفن علی ابن ابی طالب در نجف است" (فرهنگ فارسی معین)

ه - «این آکله الاکباد» = یعنی: پسر زن جگر خوار، و مراد معاویه است. «هند» مادر معاویه از زنان با نفوذ قریش و در آغاز از دشمنان پیامبر اسلام بود. او زنی بود شاعر و با تدبیر و سخنور. ابوسفیان پدر معاویه از بزرگان و اشراف و ثروتمندان قریش بود و از مخالفین سرسخت رسول اکرم در آغاز. نامبرده در جنگ «أُحُد» در سال سوم هجرت که منجر به شکست سپاه اسلام شد نیزه خود را در دهان حمزه بن عبدالمطلب ملقب به سید الشهداء عموی پیامبر فرو برد و زوجه اش «هند» نیز جگر «حمزه» را پس از کشته شدن از شکمش بیرون آورد و در دهان گذارد و بجوید و از این رو به «آکله الاکباد» یعنی جگر خوار ملقب گردید.

سرانجام ابوسفیان و هند و فرزندشان «معاویه» در هنگام فتح مکه بدست مسلمانان در سال هشتم هجرت، اسلام آوردند. در زمان عمر حکومت قسمتی و در عهد عثمان حکومت تمامی سرزمین شام به معاویه واگذار شد. علی ابن ابی طالب در سال دوم خلافت پس از پیروزی در جنگ جمل، معاویه را از حکومت شام برکنار کرد، اما نامبرده زیر بار نرفت و جنگ آغاز کرد. پس از شهادت علی ابن ابی طالب در سال ۴۰ هـ. ق. (۶۶۰ میلادی) امام حسن با معاویه صلح و بیعت نمود و خلافت را به او واگذار کرد و از این تاریخ معاویه رسماً خود را خلیفه مسلمانان خواند و مؤسس سلسله خلفای اموی یا بنی امیه گردید و مدت نوزده سال خلافت کرد.

و - «حرب جمل برخاست....» = مراد از حمیراء، عایشه دختر ابوبکر خلیفه اول از خلفای راشدین و زوجه پیامبر بعد از درگذشت خدیجه است. ناچه شهباء شتری بود سفید مایل به خاکستری رنگ که هودجی بر آن نهاده بودند و عایشه در جنگ جمل در سال ۳۶ هـ. ق. که به خونخواهی کشته شدن عثمان ابن عفان خلیفه سوم علیه علی ابن ابی طالب با همراهی طلحه و زبیر، براه انداخت، در آن هودج سوار بود. عایشه در نزدیکی بصره شکست خورد و اسیر گردید و طلحه و زبیر از کبار صحابه پیامبر و نیز بسیاری دیگر از مسلمانان در این جنگ کشته شدند. عایشه دختر ابوبکر در هفت سالگی در مکه به عقد پیامبر درآمد و در سال اول هجرت یعنی دو سال بعد در مدینه زفاف واقع گردید. از این ازدواج فرزندی بوجود نیامد و عایشه حدود ده سال در سرای پیامبر بود و هنگام درگذشت پیامبر، بیست سال از عمرش می گذشت. گفته اند که عایشه از فقه و شعر بهره ای داشت و دو هزار و دویست و ده حدیث از رسول اکرم روایت کرده است.

ز - «معاویه سر از زاویه بیرون کرد....» = علی ابن ابی طالب در سال ۳۵ هجرت پس از کشته شدن عثمان به خلافت رسید و در سال ۳۶ هجرت پس از پیروزی در جنگ جمل با عایشه، معاویه را از حکومت شام معزول کرد، اما معاویه زیر بار نرفت و جنگ آغاز کرد. سپاه طرفین در ناحیه «صِفِّین» در کرانه باختری رودخانه فرات بین عراق و شام در سال ۳۷ هجرت با یکدیگر رویاروی شدند و یکصد و ده روز جنگیدند و سرانجام برای رفع اختلاف بنا را بر حکمیت گذاشتند. عمرو بن عاص یا عمرو عاص از صحابه پیغمبر و از سرداران معروف اسلام که به پیشنهاد دغلبازانه اش در این جنگ سپاهیان معاویه قرآن بر سر نیزه افراشتند و در نتیجه سپاهیان علی ابن ابی طالب دست از جنگ برداشتند، از طرف معاویه و ابو موسی اشعری از مردم یمن که در زمان پیامبر اکرم در مکه اسلام آورد و والی بخشی از یمن گردید و در عهد عمرو والی بصره و سپس حکمران شهر کوفه و دوباره والی بصره شد و در زمان عثمان نیز در این دو شهر حکمرانی کرد، از سوی علی ابن ابی طالب به اصرار جمعی از مردم کوفه، حکم معین شدند. عمرو عاص از ساده لوحی ابو موسی استفاده کرد و او را فریب داد در نتیجه حکمیت به سود معاویه و زیان علی ابن ابی طالب منجر گردید و علی از خلافت معزول و معاویه به خلافت منصوب و عمرو عاص نیز پس از چندی والی مصر گردید. در این جا مراد از انگشتان بریده شده

زوجه داماد پیغمبر و پیرهن پر خون عثمان آن است که: عثمان خلیفه سوم که با دو دختر پیامبر اکرم یعنی، رقیه و آمنه یکی بعد از دیگری ازدواج کرده بود، داماد پیغمبر شد و ذوالنورین خوانده گردید. او هنگامیکه دستور کشتن محمد ابن ابوبکر والی جدید مصر به وساطت علی ابن ابی طالب را به والی پیشین آن سرزمین محرمانه طی نامه ای صادر کرد و این نامه به دست مخالفان افتاد، محمد ابن ابوبکر با خنجر برهنه وارد منزل عثمان شد و لگدی به پهلوی او زد و خواست با خنجر به کار او پایان دهد که ناگاه زوجه عثمان خود را بر روی او انداخت که از کشته شدن او جلوگیری نماید، اما محمد ابن ابوبکر او را به یک سو انداخت و با خنجر پهلوی عثمان را درید و او را به قتل رسانید و در این گیر و دار یک بند انگشت زوجه عثمان نیز بریده شد. بعد از جنگ جمل و شکست عایشه و عزل معاویه از حکومت شام، نامبرده از در مخالفت بپاخاست و علیه علی ابن ابی طالب قد برافراشت، پیراهن خونین عثمان و انگشت بریده زوجه او را بهانه و دست آویز ساخت و آن را توطئه علی ابن ابی طالب قلمداد کرد و خود مدعی خلافت شد و جنگ صفین را براه انداخت. گفته اند که در این جنگ و کارزار معاویه با یکصد هزار و علی ابن ابی طالب با نود هزار سرباز و به روایتی برعکس، به مبارزه با یکدیگر پرداختند و حدود هفتاد هزار تن از دو طرف در میدان رزم و نبرد کشته شدند.

ح - " لا فتنی الا علی ، لا سیف الا ذوالفقار " = ذوالفقار، یعنی : صاحب فقرات و مفرد آن: فقرة (یا) فقره است که هر یک از مهره های پشت بدن است که ستون فقرات یا فقرات از آن مرکب است (مهره ها) - فقر (و مفرد آن : فقارة) = مهره های پشت که ستون فقرات را تشکیل می دهد. اما "ذوالفقار" نام شمشیر منبّه بن حجاج (یا عاص بن منبّه بن حجاج) از بزرگان کفار قریش است که در غزوه یا حرب بدر، نخستین جنگ میان مسلمانان و مشرکان در سال دوم هجرت، کشته شد و آن شمشیر را رسول اکرم برای خویش برگزید و سپس آن را در غزوه اُحد به علی بن ابی طالب بخشود، زیرا شمشیرش در آن جنگ شکسته بود. نا گفته نماند که ریاست سپاه کافران و مشرکان در هر دو جنگ بدر و اُحد با ابو سفیان پدر معاویه بود که هنوز در آن زمان اسلام نیاورده بود. جنگ بدر در محلی به همین نام بین مکه و مدینه اتفاق افتاد و به شکست مشرکان انجامید و غزوه اُحد که در سال سوم هجرت روی داد، به شکست مسلمانان پایان پذیرفت. نوشته اند که در همین غزوه اُحد بود که پیامبر با ملاحظه رشادت و جنگجویی دلیرانه علی بن ابی طالب فرمود: "لا فتنی الا علی ، لا سیف الا ذوالفقار". (نقل باختصار از لغت نامه دهخدا)

ط - «تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد....» = در نتیجه حکمیت که شرح آن در توضیح حرف "ز" در موضوع دهم نوشته آمد، گروهی از سپاهیان علی ابن ابی طالب از او روی بگردانیدند و معتقد بر عزل علی و معاویه هر دو شدند و بر علی ابن ابی طالب شوریدند و زان پس به «خوارج» مشهور شدند. علی ابن ابی طالب در سال ۳۸ ه. ق. در جنگ نهروان با خوارج جنگید و آنها را شکست داد و به شهر کوفه، مرکز خلافت، باز آمد و در روز نوزدهم رمضان سال ۴۰ ه. ق. در محراب مسجد کوفه بهنگام نماز صبح بدست عبدالرحمن ابن ملجم مرادی یکی از خوارج به ضرب شمشیر مجروح گردید و در روز بیست و یکم رمضان پس از سه روز بدرود زندگی گفت و عبدالرحمن نیز به قصاص کشته شد. توضیح آن که سه نفر از خوارج و یکی از آنان عبدالرحمن ابن ملجم، در خانه کعبه سوگند یاد کرده بودند که در روزی معین علی ابن ابی طالب و معاویه والی شام و عمرو عاص والی مصر را همزمان به قتل رسانند و چنین می پنداشتند که بدین گونه اختلاف از میان مسلمانان رخت بر خواهد بست. در این میانه تنها عبدالرحمن ابن ملجم موفق شد و دو نفر دیگر توفیقی در انجام هدف و مقصد خود بدست نیاوردند. علی ابن ابی طالب به هنگام شهادت ۶۳ سال داشت و در شهر نجف به خاک سپرده شد. - (به یادداشت های موضوع دهم ر. ک).

موضوع یازدهم: دربارهٔ این که اگر عهد و میثاق و مرجع و مبین کتاب در آئین حضرت بهاءالله نبود، چه رخ می نمود و تالی فاسد آن چگونه بود؟، از جمله چنین می فرماید: «باری، اگر چنان چه کتاب کفایت می کرد، مبین منصوص چه لزوم و آیه کتاب اقدس چه لازم، کتاب عهد به جهت چه؟ این آیات که در نزد کل احباً موجود، می خواندند و به موجبش عمل می نمودند. نهایت هریک از احباً مجتهدی می شد و استنباطی می کرد و حکمی مجری می داشت. و نهایتش این بود که استنباط ها مختلف می گشت، کار به مجادله می رسید، مجادله به منازعه منجر می شد و منازعه به مقاتله می انجامید و عاقبت صد هزار خون ریخته می شد، و چیز دیگر نمی شد. حال با وجود عهد و پیمان نیر آفاق، حسبن کتاب می گویند، وای اگر آیات کتاب اقدس و کتاب عهد در میان نبود، آن وقت والله گوشت و پوست این عبد را با درفش فوراً پاره پاره می نمودند!.....»

موضوع دوازدهم: سر انجام قلم معجز شیم مرکز عهد و پیمان در پایان لوح هزاربیتی از آن سخن می راند که از سویی در هیچ دوری چنین پیمان روشنی نبوده و از سوی دیگر چنین نقض میثاقی هم دیده نشده تا آن جا که حضرت بهاءالله خود نیز از این حقیقت و راز با خبر و آگاه بوده است، و از جمله چنین می فرماید: «مختصر این که از اول ابداع تا به حال چنین عهد صریحی و پیمان واضحی و میثاق آشکاری واقع نشد و ظهور نیافت و هم چنین چنین نقضی و چنین نکشی دیده و شنیده نشد. بلی عهود واقع ولی.... مرکز میثاق مجهول بود و مرجع پیمان غیر معروف ابداً تصریح و توضیح نشده بود بلکه به اشاره ای تلویح گشته.... لکن در این کور عظیم و دور مبین چنین نه، بلکه مرجع میثاق مشهور آفاق و مرکز پیمان معروف اهل جهان ابداً گمان نمی رفت که چنین فتنه و ولوله در میان افتد و چنین اشتباه کاری پیش آید، این است که می فرماید: «هَلْ يُمَكِّنُ بَعْدَ إِشْرَاقِ شَمْسٍ وَصِيَّتِكَ مِنْ أَفْقٍ أَكْبَرَ الْوَاحِكِ أَنْ تَزُلَّ قَدَمُ أَحَدٍ عَنْ صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ؟ قُلْنَا يَا قَلَمِي الْأَعْلَى، يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَشْتَغَلَ بِمَا أُمِرْتَ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. لَا تَسْأَلُ عَمَّا يَذُوبُ بِهِ قَلْبُكَ وَ قُلُوبُ أَهْلِ الْفِرْدَوْسِ الَّذِينَ طَافُوا حَوْلَ أَمْرِ الْبَدِيعِ، لَا يَنْبَغِي لَكَ بِأَنْ تَطَّلِعَ عَلَى مَا سَتَرْنَاهُ عَنْكَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ السَّتَّارُ الْعَلِيمُ*».

«ملاحظه بفرمائید که چه می فرمایند: آیا ممکن است که بعد از اشراق شمس وصیت تو از افق بزرگترین الواحت، دیگر قدم کسی بلغزد، یعنی دیگر نفسی نقض میثاق کند؟ پس می فرماید: ای قلم اعلی، به آن چه مأموری مشغول باش و سؤال مکن از چیزی که دل مبارکت از آن می سوزد و می گدازد و قلب منیر اهل فردوس از استماعش خون می گردد، سزاوار نیست اطلاع شود به آن چه بعد از شمس وصیت واقع خواهد شد و ما ستر نمودیم و پروردگار ستار علیم است.....».

باری، ناگفته نماند که در لوح هزاربیتی، افزون بر مناجات آغاز لوح، هفت مناجات دیگر به زبان فارسی و عربی از کلک معجز شیم حضرت عبدالبهاء آمده است که ما برای حسن ختام، با آوردن یکی از آن، گفتار را بانجام می رسانیم:

"ای پاک یزدان، این قوم در ظلّ سدره منتهای بودند و در ریاض جنت مأوی. آتشی در قلوبشان شعله زد و مغلوب الهوی و مسلوب التّهی، عریده ای انداختند و عَلم و لوله ای افراختند و نرد اوهامی باختند که شاید عَلم میثاق منکوس گردد و حقیقت رجا مأیوس. نور مبین افول نماید و ظلام لیل بهیم حصول جوید. مرکز پیمان فراموش شود و نار الله الموقده خاموش گردد. زمام عهد در دست اطفال مهد افتد و شمع شب افروز پیمان از اریاح بغضاء محمود گردد. نیر میثاق غروب کند و خفّاش شقاق خیمه به بیرون زند. پرتو حقیقت مفقود و مکنون گردد و ظلمت مجاز سرپرده به گردون زند. مرکز عهد تبدیل یابد و محور میثاق تحویل. حال این عبد را در صون حمایت مصون نمودی و میثاقت را محفوظ و مثبت، بنیان پیمان را برافراختی و دست تطاول ناقضین را کوتاه ساختی. ولی نقض عهد گردن گیر شد و مانند اغلال و زنجیر و "إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمُ الْأَغْلَالَ فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ**"

تحقق یافت. ای پروردگار، به قوت و اقتدار این زنجیر بردار، و اعناق را از اغلال رهائی بخش، گردنها را آزاد کن و دل‌های قیرگون را روشن و شاد فرما، خفتگان را بیدار کن و بیهوشان را هوشیار، اطفال رضیع را به ثدی عزیز دلالت فرما و کودکان بی خرد را به دبستان عنایت هدایت نما، مست باده غرور را رسم خضوع و خشوع آموز و زنجیر شکن کبر و محن را آداب عبودیت تعلیم نما. این بیچارگان نادانند و این کودکان نوهوسان و بی خردان، ندانند و نشناسند و انجام نبینند، نام جویند و راه جفا پویند. توانتبه بخش و اشتباه را از میان بردار، هدایت کن و عنایت فرما و به ظلّ سدره میثاق دلالت نما تا کلّ در سایه شجره انیسا راحت جان یابند و کام دل جویند و به مسرت بی پایان رسند و مقامشان بلند گردد و قدرشان ارجمند، عزّت قدیمه یابند و موهبت عظیمه، از آغاز سر فرازتر گردند و از پیش، عنایت بیشتر یابند. ای پروردگار، تأیید بخش و توفیق عنایت کن، این ابرتیره را زائل کن و این غمام حائل را متلاشی و باطل، نسیم جان بخشی بوزان و دل‌های مرده را زنده کن، باران رحمتی ببار و این گیاه افسرده را تروتازه نما، حدائق قلوب را جنت ابهی کن و حقائق نفوس را ریاض ملأ اعلی. ای قدیر، رجای این عبد بپذیر. توئی توانا توئی بیهمتا."

علاء الدین قدس جورابچی (آوریل) ۲۰۰۴

(*) - تمام این لوح حضرت بهاءالله در مجموعه "لئالی الحکمة" جلد اول شماره (۷۴) ص ۱۳۱ و ۱۴۱ درج شده است.

(**) - قرآن - سورة یاسین آیه - ۸ یعنی: ما برگردن هایشان تا زیر چانه ها بند و زنجیر نهاده ایم بگونه ای که سرهایشان رو به بالا کشیده شده و نمی توانند پیش پای خود را ببینند.

«یادداشت‌های لوح هزاربیتی»

«یادداشت‌های الف»

- (۱) - قرآن - سورة فتح آیه ۱۱ --- یعنی: به زبان می‌گویند آن چه را که در دل باور ندارند.
- (۲) - قرآن - سورة فُصِّلَتْ آیه ۳۰ - یعنی: آنان که گفتند: پروردگار ما کسی جز خداوند یکتا نیست و بر این گفتار مستقیم و پایدار ماندند، فرشتگان آسمان بر آنان فرود آیند.

(۳) - «گفتار - جانوری است گوشت‌خوار و غذای وی منحصر از نعش و لاشه حیوانات است. این حیوان بقدر پلنگی کوچک است و رنگش خاکستری با خالهای سیاه و شبیه پلنگ است. هریک از اندامهای جلو و عقبش به چهار ناخن قوی ختم می‌شوند. اگر این جانور بقایای جسد مرده حیوانی را جهت تغذیه در سطح زمین پیدا نکند به بیرون آوردن اجساد از زیر خاک می‌پردازد و یا به حیوانات دیگر حمله می‌کند ولی بندرت به انسان حمله ور می‌شود. گفتار روزها در غارها مخفی می‌گردد و شب‌ها جهت پیدا کردن طعمه بیرون می‌آید.» (فرهنگ فارسی معین)

(۴) - کوب (جمع: اکواب) - کوزه بی دسته - قدح - کاسه.

(۵) - قَدَر (جمع: قُدور) - دیگ

(۶) - مجموعه «اقتدارات»، خطّ مشکین قلم، چاپ هند ص ۲۱۸ تا ۲۲۳»

(۷) - هَمَسَات - و مفرد آن: هَمْسَة و هَمْس، یعنی: آواز و صدای آهسته - زمزمه - نجوا - درگوشی - وسوسه و نجوای شیطانی و نفس اماره آدمی.

(۸) - خَفَّاش - شب پره - شبکور - «جانوری است سیاه رنگ شبیه موش. دست و پای وی با پرده نازکی بهم متصل و بشکل بال است و بدان پرواز میکند. دست خفاش پنج انگشت دارد و شست وی کوتاه است و به چنگالی تیز ختم می‌شود. پوزه ای باریک و دو گوش برجسته و دندانهای تیز دارد. چشمهایش ضعیف است و بدین سبب روزها را در تاریکی بسر می‌برد و هنگام غروب پرواز می‌کند.» (فرهنگ فارسی معین)

«یادداشت‌های ب»

(۱) - نمِیقه: مکتوب - نوشته - نامه.

(۲) - قرآن - سورة حجّ آیه ۲ - یعنی: در روزی که هر مادر شیردهی کودک شیرخوارش را فراموش کند و هر زن بارداری نابهنگام بزاید و مردمان را در مستی و خماری بینی، اما نه از خمر و شراب بلکه از شدت و سختی کیفر و مجازات خدا.

(۳) سَدید: محکم - استوار - راست و درست (سَداد: راستی - درستی در گفتار و کردار - استقامت و پایداری.

«یادداشت‌های موضوع نخست»

(۱) - کلاه تَتَری یا کلاه تاتاری، کلاهی است که مردم تَتَر یا تاتار که از طایفه مغول ها بوده و مردمی دور و برکنار از تمدن شمرده می‌شده اند، بر سر می‌گذاشتند. در عرف شعرا و نویسندگان کلاه تتری کنایه از کهنتری و پستی رتبه و مقام است در برابر مهتری و الایی و بقول سعدی:

«حاجت به کلاه برکی داشتنت نیست درویش صفت باش و کلاه تتری دار»

و مراد از «کلاه برکی» در این جا کلاه پادشاهان و بزرگان است. «برک» در اصل بافته ای است از پشم شتر که درویشان از آن جامه و کلاه می دوختند و بعداً نیز مورد استفاده پادشاهان و امرا قرار گرفته است.

(۲) - بَعُوض یا بعوضه = پشه

(۳) - مَنَسَى = فراموش شده (از ریشه: نَسَى يُنْسِي تَنْسِيَةً به معنی کسی را به فراموشی انداختن - مایه فراموشی کسی شدن - و نَسَى يُنْسِي نَسِيّاً و نَسِياناً به معنی: فراموش کردن)

(۴) - هیهات، هیهات = چه دور است چه دور است - چه ناممکن است، چه ناممکن است. (در فارسی بدین معنی نیز آمده است: افسوس، افسوس - دریغا، دریغا - چقدر جای افسوس و دریغ است)

«یادداشت های موضوع دوم»

(۱) - «اذا غيظ بحر الوصال....» - کتاب اقدس - بند شماره ۱۲۱

(مضمون به فارسی: هنگامی که دریای وصال من فرو نشست و دفتر ظهور من از آغاز به انجام گرایید، به سوی کسیکه خداوند او را اراده فرموده، روی نمائید، یعنی کسی که از این اصل قدیم روئیده است).

(۲) - «يا اهل الانشاء....» - کتاب اقدس - بند شماره ۱۷۴ (مضمون به فارسی: ای اهل جهان، هنگامیکه این ورقای معنوی از مرغزار حمد و ستایش خود به پرواز در آید و آهنگ مقصد و مقام دور و پنهان خویش نماید، شما آن چه را که از کتاب الهی ادراک نمی نمائید، به شاخه جدا شده از این اصل قویم، ارجاع کنید)

(۳) - مهمول = ترک شده - فراموش شده - نادیده گرفته شده.

(۴) - «وصية الله أن که باید اغصان و.....» - کتاب عهدی

(۵) - کعب الاخبار (که در تداول فارسی زبانان به غلط کعب الاخبار گفته می شود)، کسی است که در دوره جاهلیت از علمای یهود در سرزمین یمن بود و در زمان خلافت ابو بکر اسلام آورد و در عهد عمر به مدینه آمد و روایات بسیاری از او روایت شده است. توضیح آن که: حَبْر یا حَبْر به معنای: عالم و دانشمند دینی، حاخام و رئیس کاهنان (در نزد یهودیان) و حبر اعظم پاپ است - شادی و سرور و جمع این کلمه: أخبار و حُبور است.

(۶) - قصص مُؤْتَفَکَه = داستان های دروغین - داستانهای مشکوک و بی پایه و اساس - (اَفْک و اِفْکَه به معنای: دروغ و جمع آن اَفَائِک است).

«یادداشت های موضوع سوم»

(۱) - تصحیف = خطا کردن در نوشتن کلمات - تغییر دادن کلمه با کاستن یا افزودن نقطه یا نقطه های آن.

(۲) - فَأَقْبَلُوهُ = او را بپذیرد.

(۳) - فَأَقْتُلُوهُ = او را بقتل رسانید.

(۴) - نورالدین سلجوقی = از پادشاهان سلجوقی در شام.

(۵) - حَلَب شهری است در کشور سوریه کنونی و سرزمین شام پیشین.

(۶) - توقیع = امضا - امضا کردن - فرمان - نامه - دستخط.

(۷) - تمهیر = مهر کردن - مهر زدن.

- (۸) - فَضَلَات = مفرد آن فَضْلَة، هر چیز زائد و اضافی که از بدن انسان یا حیوان پس از هضم غذا بیرون آید و دفع شود - سرگین - پشکل.
- (۹) - أَحْصُوا = بشمارید. (از ریشه: إِحْصَاء، بمعنی شمردن و شمارش.)
- (۱۰) - إِحْصُوا = اخته کنید. (از ریشه: حَصَى یَحْصِي حِصَاءً به معنی: اخته کردن - کشیدن بیضه ها.
- (۱۱) - تحریف = گردانیدن - تبدیل و تغییر دادن کلام از وضع و حال اصلی آن - عوض کردن برخی از حروف یک کلمه را - تفسیر و تعبیر نادرست کردن کلمه و کلمات و عبارات.
- (۱۲) - ذُبَابَه (یا) ذُبَاب = مگس.
- «یادداشت های موضوع چهارم»
- (۱) جانظه = کیسه چرمی درویشان - توبره - کیسه بزرگ.
- (۲) - سَجَع های مهرهای مقدس = قطعه های موزون نوشته شده مهرهای مقدس.
- (۳) - میرزا بدیع الله = کوچکترین پسر حضرت بهاء الله است (از فاطمه خانم ملقب به مهد علیا خواهر مریم ملقب به ورقة الحمراء، دختر عمه و حرم دوم آن حضرت)، که در سال ۱۸۶۷ میلادی در ادرنه متولد گردید. او برادر تنی میرزا محمد علی ناقض اکبر و میرزا ضیاء الله بود که هر سه از ارکان نقض و از مخالفان سر سخت مرکز عهد بشمار آمدند. و شاید در این جا مراد از: "یکی از اهل فتور"، میرزا محمد علی ناقض اکبر است.
- (۴) - ظلمت دَهِمَاء = تاریکی و ظلمت بسیار شدید و قیرگون.
- «یادداشت های موضوع پنجم»
- (۱) - مشحون = انباشته - پر - مملو - آکنده.
- (۲) - عتبه = درگاه - درگاه - آستانه - آستان (جمع: عتبات و اعتبار).
- (۳) - سامیه = بلند - والا - عالی - مرتفع - ارجمند.
- (۴) - وهّاج = فروزان - فروزنده - درخشنده - افروخته.
- (۵) - اکلیل = تاج - دیهیم - (جمع: اکالیل).
- (۶) - تَخْطَر کردن = بخاطر آوردن - بیاد آوردن - به دل گذراندن.
- (۷) - اَرْتِیَاب = شک - تردید - شبهه - شک کردن.
- (۸) - "ألف سنه" یعنی هزار سال و مراد امتداد دور آئین بهائی است که برابر آیه کتاب اقدس بند شماره ۳۷ حدّ اقلّ هزار سال کامل است: «من یدّعی امرأً قبل اتمام الف سنّة کامله انّه کذابٌ مُفْتَرٍ» (مضمون فارسی: هر کس پیش از پایان هزار سال کامل ادّعی امری را نماید، او دروغگوی فریبکار است).
- (۹) - اذْلَاء = و مفرد آن: ذلیل، یعنی: خوار - حقیر - زبون - خاکسار.
- (۱۰) - اَرْقَاء = و مفرد آن: رقیق، یعنی: بنده - غلام - برده.
- (۱۱) - سُجج = و مفرد آن: سراج، یعنی: چراغ.
- (۱۲) - مستضیئه = روشنی خواه - نور جوینده (وریشه آن: استضاءه).

(۱۳) - مُستَیْرَه = نور جوینده - نور گیرنده - روشن - (وریشۀ آن: استناره).

(۱۴) - صُقع وجود = مراد: جهان هستی است و «صُقع به معنای: کرانه - ناحیه - منطقه - سرزمین» (جمع: اصقاع).

(۱۵) - اهل فتور = مراد: سست عنصران و ناقضان عهد و پیمانند - و فتور به معنای: سستی - ضعف - کندی - رخوت.

(۱۶) - فناء بحت = نیستی محض - و «بحت» به معنای: صرف - محض - ساده.

«یادداشت‌های موضوع ششم»

(۱) - تفسیق = فاسق شمردن و خواندن - بدکار شمردن - تبه کار شمردن.

(۲) - ابتهال = دعا و زاری - تضرع - زاری - بزاری دعا کردن.

(۳) - ربّ اهد...مضمون فارسی: پروردگارا، قوم مرا راهنمایی و هدایت فرما، زیرا که آنان برآستی نمی دانند.

«یادداشت‌های موضوع هفتم»

(۱) - تفوّهات = و مفرد آن: "تَفَوّه" است بمعنی دهان گشودن - به زبان آوردن - سخن گفتن - سخن گوئی.

(۲) - در این جا اشاره حضرت عبدالبهاء به میرزا محمد علی ناقض اکبر است. نامبرده پسر حضرت بهاء الله از فاطمه خانم ملقب به مهد علیا، دختر عمه و همسر دوم آن حضرت بود. توضیح آن که در توقیع یاد شده حضرت بهاء الله درباره میرزا محمد علی چنین می فرمایند: «أَنَا انطقنا النَّبِيلَ قَبْلَ عَلِيٍّ فِي صَغَرِهِ لِيُشْهَدَنَّ النَّاسَ قُدْرَتِي وَ سُلْطَنَتِي ثُمَّ عَظَمَتِي وَ كِبْرِيَائِي وَ لَكِنَّ أَحِبَّائِي الْجُهْلَاءَ اتَّخَذُوهُ شَرِيكًا لِنَفْسِي وَ فَسَدُوا فِي الْبِلَادِ وَ كَانُوا مِنَ الْمَفْسِدِينَ. ملاحظه نما چقدر ناس جاهلند. نفوسی که تلقاء حضور بوده اند معذک رفته اند و چنین سخن ها انتشار داده اند. قل أنّه عبدٌ من عبادي قد خلقناه بقدرتي و انطقناه لثناء نفسي بين العالمين و اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود....» (مائدة آسمانی - جلد هشتم ص ۴۰)

(۳) - قل یا قوم.... «(مضمون فارسی): بگو ای قوم، سوگند به خدا که ظهور اکبر خداوند از مشرق قدسش مانند آفتاب روشن، ظاهر و آشکار گردیده و از چهره پاک و پاکیزه اش نقاب برداشته است و او از همه مهرها و ماه ها و ستارگان روشن تر و بزرگ تر است، بلکه آفتاب در نزد او از هر چیز کوچکی کوچک تر است. همه شما به کلمه من آفریده شده اید، مرا و آیاتم را که از سوی پروردگار به من وحی گردیده و بر لسانم جاری ساخته، انکار ننمائید.

(۴) - این نفس = مراد: میرزا محمد علی ناقض اکبر است.

(۵) - مُتَوَهَّم = پنداشته شده - مظنون - گمان برده شده - انگاشته شده.

(۶) - مُهَان = خوار - پست - حقیر - بی ارزش و اعتبار.

(۷) - مُضْطَهَد = ستم رفته - ستم دیده - مظلوم.

(۸) - شَتَانٌ بین مشرق و مغرب = (شَتَانٌ: اسم فعل است به معنی: بُعْد) یعنی: جداست بین مشرق و مغرب - بسیار فرق است میان شرق و غرب - خاور کجا و باختر کجا - شَتَانٌ بینهما: بسیار فرق و تفاوت است میان آن دو.

(۹) - فَبَاطِلٌ ما هم يَعْمَلُونَ = چقدر بیهوده و باطل است آن چه که آنان انجام می دهند.

«یادداشت‌های موضوع هشتم»

(۱) - هَيْهَاتُ (به تثلیث آخر) = اسم فعل است بمعنای: چه دور است - دور است - دور باشد - ناشدنی است (در فارسی در مقام تأسّف و اندوه نیز بکار برند: افسوس - دریغا).

(۲) - زُبْر (یا) زُبْرُ حَديد = صفحه های آهنین (و مفرد آن: «زُبْرَه» به معنی: پاره آهن - پاره ای بزرگ از آهن).

در قرآن سوره کهف آیات ۸۳ تا ۹۸ در داستان پادشاهی که دارای دو شاخ (ذوالقرنین) است، آمده است که او برای جلوگیری از حمله و هجوم اقوام وحشی یا جوج و مأجوج به یاری خداوند سدی محکم از پاره های بزرگ آهن بساخت و مردمان را از آسیب و گزند آنان حفظ و حراست کرد. و در افواه ناس مراد از «سد سکندری» همین سد است.

حضرت بهاء الله در لوح «قناع» خطاب به حاج محمد کریم خان کرمانی (که خود را پس از درگذشت سید کاظم رشتی جانشین و رئیس فرقه شیخیه دانست)، چنین می فرماید: «بشنو نصیح این مسجون را و به بازوی یقین سد محکم متین بنا کن، شاید از یا جوج نفس و هوی محفوظ مانی و به عنایت خضر ایام به کوثر بقا فائز شوی و به منظر اکبر توجه نمایی...» (مجموعه الواح حضرت بهاء الله چاپ مصر ص ۷۴)

«یادداشت های موضوع نهم»

(۱) - و طید = راسخ - محکم - استوار.

(۲) - برایا = و مفرد آن: بریه، به معنی: خلق آدمی - آدمیان - مردمان.

(۳) - زهر هلاهل (یا) زهر هلهل = زهر کشنده. (هلاهل و هلهل: گیاهی است که دارای موادی سمی و زهر آلود و خطرناک است - نام خزنده ای است موهوم و خیالی که قدما بر آن بودند سمی خطرناک و کشنده دارد.

(۴) - زخم هائل = زخم سخت و شدید و وحشتناک (و ریشه آن: هَوَل است به معنی: ترس - بیم - هراس - وحشت)

(۵) - عدو صائل = دشمن سر سخت، گستاخ، سرکش و مهاجم. (و ریشه آن: صول و صوله، به معنی: حمله - هجوم - قهر - غضب - غلبه - حمله بردن - غلبه کردن).

(۶) - میروفا = مراد حضرت بهاء الله است.

(۷) - نسیاً منسیاً = کاملاً فراموش - بکلی از یاد رفته و فراموش شده. (از ریشه: نسیان، به معنی: فراموشی - فراموش کردن)

(۸) - هُزُوء = سخریه - مسخره - ریشخند - استهزاء.

(۹) - مقصوص الجناح = شکسته بال - پرو بال شکسته - پرو بال کنده شده (از ریشه «قصّ» به معنی: بریدن - کندن).

(۱۰) - مرصوص = محکم بهم چسبیده - محکم - استوار - پیوسته (از ریشه «رَصّ» به معنی: استوار کردن بنا - استوار و محکم ساختن - بر هم چسبانیدن چیزی را به چیزی و استوار و محکم کردن آن)

(۱۱) - مرکز جحد = مراد: میرزا محمد علی غصن اکبر و ناقض اکبر است («جحد» به معنی: انکار - اعراض - انکار و تکذیب حق کسی را کردن - حق ناشناسی کردن - چیزی را با علم و آگاهی از آن، تکذیب کردن - و «جاحد» به معنی: منکر و انکار کننده با وجود دانستن است).

(۱۲) - مهول = ترسناک - خوفناک - هولناک - مخوف (از ریشه «هول» به معنی: ترس - بیم - هراس)

«یادداشت های موضوع دهم»

(۱) - مُحْتَقَر = خوار - پست - حقیر - ناچیز.

(۲) - «یکفینا کتاب الله و...» = یعنی: کتاب خدا برای ما کافی است و قرآن برای ما بسنده است.

(۳) - «لا رطب...» (قرآن - سوره انعام آیه ۵۹)، یعنی: ترو خشکی نیست که در کتاب مبین خدا نیامده باشد.

(۴) - «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (قرآن - سورة مائدة آیه ۳)، یعنی: امروز دین را برای شما کامل گردانیدم.

(۵) - «أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ.....» (قرآن - سورة عنكبوت آیه ۵۱)، یعنی: آیا این کتاب قرآن که مابه تو ای محمد، نازل کرده ایم، برای آنان کافی و بسنده نیست؟

(۶) - شیرگیر = شیرگیرنده - آن که شکار شیر کند - دلیر - نیرومند.

(۷) - «لو كان نبیٌ.....» یعنی چنان چه بعد از من نبی باشد، او همانا عمر خواهد بود - گویند حدیث نبوی است.

(۸) - حدیث «عشرة مبشرة» = ده یار بهشتی - ده نفر از اصحاب رسول اکرم که پیغمبر به آنان بشارت رفتن به بهشت را داده است و عبارتند از: امیر المؤمنین علی - ابوبکر - عمر - عثمان - زبیر - طلحه - سعد - سعید - ابو عبیده - عبدالرحمن عوف که به موجب خبر صحیح در دنیا به شرف خلعت بشارت فردوس برین مشرف و ممتاز شدند، و راوی این خبر سعید بن زید بن فضیل و یکی از ده نفر است (لغت نامه دهخدا).

زبیر ابن عوام قریشی = از خویشاوندان و از صحابه رسول خدا بود. پس از کشته شدن عثمان، ابتدا با حضرت علی بیعت کرد ولی چندی نگذشت که ره مخالفت پیمود و با عایشه دختر ابوبکر و زوجه حضرت محمد همراه شد و سرانجام در جنگ جمل مقتول گردید.

طلحه ابن عبید الله قریشی = او از کبار اصحاب رسول اکرم بود و در حجة الوداع با پیامبر همراه بود. پس از کشته شدن عثمان در آغاز با علی ابن ابیطالب بیعت کرد ولی پس از چندی ره دشمنی پیش گرفت و با عایشه همداستان شد و در جنگ جمل شرکت کرد و کشته شد. سعد ابن ابی وقاص قریشی = از اصحاب پیغمبر و از مشاهیر فرماندهان اسلام است و او را «فارس اسلام» می نامیدند. نامبرده در جنگ قادسیه بهنگام حمله اعراب به ایران در سال چهاردهم هجری ۶۳۵ (میلادی) در زمان یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی و عمر خلیفه دوم اسلام، سردار سپاه اعراب بود. این جنگ فقط چهار روز بطول انجامید و پیروزی نصیب اعراب شد. سردار سپاه ایران در این جنگ رستم فرخزاد بود و خود او نیز کشته شد.

عبدالرحمن ابن عوف قریشی = او یکی از بزرگان صحابه و از «عشرة مبشرة» است. گویند که او هشتمین کس بود که اسلام آورد. ابو عبیده بن الجراح = او از بزرگان صحابه پیامبر اسلام و از گروه «عشرة مبشرة» و از اهل قریش بود و پیغمبر در باره او گفته است که او امین امت من است.

سعید بن زید بن نفیل = او از اصحاب اولیه پیامبر اسلام و از زمره «ده یار بهشتی» است که روایت آن را از قول حضرت رسول اکرم خود او نقل کرده است.

(۹) - «عثمانُ رفیق فی الجنة» = این حدیث از پیامبر اسلام درباره عثمان روایت شده است، یعنی: عثمان دوست و رفیق من در بهشت است.

(۱۰) - «لَوَاتَّخَذْتُ غَیْرَ اللَّهِ.....» = این حدیث از رسول اکرم درباره ابوبکر روایت شده است، یعنی: اگر می خواستم بجز خدا دوستی را برگزینم، ابوبکر را بر می گزیدم - ابوبکر خلیفه اول از خلفای راشدین و پدر عایشه زوجه پیامبر اسلام است. او به روایتی چهارمین کسی است که اسلام آورد و شبی که رسول اکرم از مکه به مدینه پنهانی هجرت نمود همراه او بود و در همه جنگها و غزوات شرکت داشت و پس از رحلت پیامبر از سوی مسلمانان به خلافت برگزیده شد و در سال سیزده هجرت در شصت و سه سالگی پس از دو سال و سه ماه خلافت، چشم از جهان فرو بست.

(۱۱) - ابن عَفَّان مقتول شد = عثمان ابن عفَّان داماد پیامبر اسلام و خلیفه سوم مسلمانان از خلفای راشدین برای مدت دوازده سال خلافت کرد (۲۳ هـ. ق. ۶۲۴ - میلادی تا ۳۵ هـ. ق. ۶۵۶ - میلادی). عمر بهنگام مرگ تعیین خلیفه را به شورایی مرکب از شش تن از بزرگان اسلام محوّل کرد و در نتیجه عثمان که خود جزو آن شوری بود به خلافت معین گردید. در زمان او تونس و قبرس و قسمتی از خراسان و طبرستان بدست مسلمانان فتح شد. بسبب اعمال ناپسندش مسلمانان بر عثمان شوریدند و سرانجام در سال ۳۵ هـ. ق. در خانه اش او را به قتل رسانیدند.

(۱۲) - «غبار تیره لیلۀ الّهیر...» = لیلۀ الّهیر، شبی بود که جنگ صفین بین دو سپاه علی ابن ابی طالب و معاویه بالا گرفت و سربازان طرفین از شدت گیرودار و جنگ و جدال مانند سگ و گرگ و شغال زوزه می کشیدند و به سخن دیگر از شدت خستگی و سختی گیرودار و کارزار نفس از سینه هاشان به سختی بیرون می آمد. و «هریر» بمعنای: آواز و صدای سگ بجز پارس او - زوزه و ناله سگ و حیوانات دیگر از شدت سرما.

(۱۳) - «فَتک و هَتک» = «فتک»: کشتن - نابود کردن - با سنگدلی حمله ور شدن. و «هتک»: پرده دری - رسوایی - بی حرمتی - بی آبرویی - پرده دری کردن - بی احترامی کردن - رسوا کردن.

(۱۴) - «مهمول» = به معنی: ترک شده - فراموش شده - رها شده - (هَمَل يَهْمِل هَمَلًا: رها شدن شتر).

(۱۵) - مخمول = نامعلوم - ناشناخته - ناشناس - گمنام

(۱۶) - ابوهریره = مراد عبدالرحمن بن صخرالازدی (یا الدوسی) ... صحابی (فوت در مدینه ۵۷، ۵۸ یا ۵۹ هـ. ق.) و او در غزوه خیبر مسلمانی را پذیرفت و در آن غزوه حضور یافت. و چون گربه بسیار دوست می داشت و روزی رسول اکرم (ص) او را با بچه گربه ای در دامن دید، بدین کنیت افتخار داد (توضیح آن که: ابوهریره به معنی پدر بچه گربه است). وی بسیار تهیدست بود و به هیچ کسب و شغل نمی پرداخت و دایم ملازمت خدمت رسول (ص) می کرد. و چون حافظه قوی داشت، احادیث بسیاری از وی روایت شده ... در خلافت عمر ولایت بحرین داشت و به روزگار عثمان قضاء مکه بدو محوّل شد و به زمان معاویه چندی حکومت مدینه رسول می راند (فرهنگ فارسی معین).

"محدثین شیعه بر روایات او اعتماد نکنند، چه او در غزوه خیبر درک صحبت رسول (ص) کرد و بیش از چهار سال مصاحبت رسول نداشت و از مقرّبان و نزدیکان نیز نبود ... لکن اهل سنت و جماعت ... زبان طعن از او کشیده دارند". (لغت نامه دهخدا)

(۱۷) - "اللّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَاَدِ مَنْ عَادَاهُ" یعنی: خداوندا، دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار آن کس را که او را دشمن دارد. توضیح آن که: به اعتقاد شیعیان، پیامبر اسلام در خطبه مفصلی که در سال دهم هجرت در محلی به نام غدیر خم بین مکه و مدینه در هنگام بازگشت از آخرین حج خود (حجّة الوداع)، علی ابن ابی طالب را وصی و جانشین و خلیفه امت خویش معین نمود و از جمله فرمود: "اللّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَاَدِ مَنْ عَادَاهُ" (لغت نامه دهخدا - محاضرات جلد اول ص ۲۲).

(۱۸) - "لَعَنَ اللَّهُ النَّاقَةَ وَرَاكِبَهَا وَقَائِدَهَا" - یعنی: لعنت کند خدا شتر و راکب و راه برنده آن را. توضیح آن که این جمله: "اشاره به حدیث مروی از رسول الله است که در ضمن اخبار از وقایع بعد از خود در باره جنگ جمل فرمود: "لَعَنَ اللَّهُ النَّاقَةَ وَرَاكِبَهَا وَقَائِدَهَا". مقصود از ناقه همان شتر عسکر نام و راکب آن عایشه بود. و به شرحی که در تواریخ مسطور است، عایشه در حین سوار شدن بر ناقه در مکه رسید، نام این شتر چیست؟ گفتند: عسکر. عایشه گفت: آه این همان است که حضرت رسول (ص) او و

راکبش را لعنت فرمود ، من هرگز بر این شتر سوار نمی شوم . ولكن طلحه و زبیر او را به سخنان بسیار قانع کردند تا بر عسکر سوار شد". (محاضرات - جلد اول ص ۱۸ - عبدالحمید اشراق خاوری - مؤسسه مطبوعات امری - ۱۲۰ بدیع).

(۱۹) - تِلَال و مفرد آن : تَلَّ = تبه - تبه بلند - زمین بلند - وقْفار و مفرد آن : قَفَر = بیابان بی آب و گیاه و تهی از مردم.
(۲۰) - "وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ"، بر عرش خلافت ... استقرار یافت = (قرآن سوره اِسرائِ آیه ۶۰) - یعنی : درخت نفرین شده که در قرآن از آن یاد شده است. در تفاسیر اسلامی شیعیان، این شجره ملعونه از جمله به خلفای بنی امیه تفسیر شده است. زیرا معاویه سر سلسله آن خاندان، خلافت مسلمین را از علی بن ابی طالب ، چهارمین خلیفه از خلفای راشدین به غضب بستد و خود بر سریر خلافت بنشست. (به توضیح حرف "ز" در موضوع دهم ر.ک).

(۲۱) - "الْفَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِّنِّي ... گریست تا هلاک شد = فاطمه دختر پیامبر اسلام ملقب به زهرا (یعنی سپید روی) در سال هجدهم قبل از هجرت در مکه به دنیا آمد و به سال یازدهم بعد از هجرت درگذشت. با علی بن ابی طالب ازدواج کرد و از وی چهار فرزند با نام های حسن و حسین و امّ کلثوم و زینب پا به عرصه وجود نهادند. فاطمه از سوز هجران و درد فراق پدر یعنی پیامبر اکرم پیوسته گریان و نالان و خانه نشین بود تا سرانجام پس از شش ماه بعد از وفات آن حضرت، بدرود حیات گفت . از رسول اکرم روایت شده که در باره فاطمه زهرا چنین فرموده است: " الْفَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِّنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي " - یعنی : فاطمه پاره ای از گوشت من است. و هر کس او را آزار دهد ، گویی مرا آزار داده است.

(۲۲) - بیت الحَزَن (یا) بیت الاحزان = کنایه از خانه ای است که یعقوب برای خود برگزید و در آن خانه می نشست و از سوز فراق یوسف می گریست-خانه غم-مجازاً خانه هر عاشق محجور و بازداشته شده-خانه ای که در آن اندوه و مصیبت باشد" (لغت نامه دهخدا).

(۲۳) - و عایشه بی باک به حرب آن جمال پاک ... شتافت = (به توضیح حرف "و" در موضوع دهم ر.ک)
(۲۴) - و به "تَجَمَّلْتُ وَتَبَغَّلْتُ وَلَوْ عِشْتُ تَفِيلْتُ"، معز و مکرم گشت = و این یک مصراع از ابیاتی است که ابن عباس خطاب به عایشه قرائت کرد... و آن چنان بود که چون حضرت امام حسن در سال پنجاه و یک هجری بواسطه سوده الماس که زوجه آن حضرت بنام اسماء باو داد ، مسموم شد و وفات یافت ، اصحاب خواستند جسد آن حضرت را در جوار قبر حضرت رسول دفن کنند اما عایشه زوجه رسول الله مانع شده بر استری سوار شد و با همراهان خود سر راه بر اصحاب گرفت... ابن عباس یا یکی دیگر از اصحاب به اختلاف روایات ، اشعاری خطاب به عایشه گفت و خواند که از آن جمله این مصراع است "تَجَمَّلْتُ وَتَبَغَّلْتُ وَإِنْ عِشْتُ تَفِيلْتُ"، یعنی: ای عایشه ، تو یک روز بر شتر سوار شدی و جنگ جَمَل را راه انداختی و با امیر المؤمنین به مخالفت برخاستی و امروز هم بر استر سوار شده و مانع از دفن امام حسن مجتبی در جوار قبر حضرت رسول الله می شوی و اگر زنده بمانی بر فیل سوار خواهی شد و فتنه دیگر پیا خواهی کرد " (محاضرات - جلد اول ص ۱۳ و ۱۴ - عبدالحمید اشراق خاوری). توضیح آن که : ابن عباس نبیره عموی رسول اکرم است - جَمَل شتر و بَغَل استر است.

(۲۵) - سیف صارم ابن آکله الاکباد = سیف صارم به معنی : شمشیر برنده است. و مراد از "ابن آکله الاکباد" معاویه است.
(به توضیح حرف "ه" در موضوع دهم ر.ک).

(۲۶) - در لیلۃ الہریر نار سَعیر بر افروخت = درباره "لیلۃ الہریر" به یادداشت شماره ۱۲ ر. ک - . و سَعیر در لغت بمعنای: دوزخ - جہنم - آتش سوزان - آتش فروزان و هم چنین طبقۃ چہارم از طبقات ہفتگانۃ دوزخ، آمدہ است. و برخی از مفسرین نامہای طبقات ہفتگانۃ دوزخ را چنین آورده اند:

- ۱ - جہنم (جای اہل کبایر کہ بی توبہ مردہ اند).
- ۲ - لُطی (جای ستارہ پرستان) - آتش - زبانۃ آتش - دوزخ.
- ۳ - حُطَمہ (جای بت پرستان) - آتش سخت سوزندہ - دوزخ.
- ۴ - سَعیر (مکان ابلیس و تابعین او) - آتش افروختہ و سوزان - زبانۃ آتش - جہنم.
- ۵ - سَقَر (جای ترسایان).

۶ - جحیم (محلّ مشرکان) - آتش سخت شعلہ زن - آتش بزرگ - دوزخ.

۷ - ہاویہ (منزل منافقان و زندیقان و کفار) - ہوا و جو - آن چہ میان آسمان و زمین است - آتش - دوزخ (لغت نامۃ دہخدا).

(۲۷) - هَزَلَة: وَرْدَلَه وَ خَذَلَة خوارج کرد = هزلہ و مفرد آن: هازل، بہ معنی: بیہودہ گو. - رَدَلَه و مفرد آن: رذیل و رذل، بہ معنی: پست و فرومایہ - خَذَلَه و مفرد آن: خاذل، بہ معنی: خوار و درماندہ.

توضیح آن کہ: همان گونه کہ در توضیح حرف "ز" و حرف "ط" در موضوع دہم، آمدہ است، در اثر وقوع جنگ صِفِّین و در پی آن موضوع حکمیّت و برندہ شدن معاویہ، بسیاری از ہواداران و اَجَلَّة پیروان علیّ ابن ابی طالب بہ ہیجان آمدند و آشفته و پریشان شدند و سر بہ شورش و عصیان بلند کردند و از علی و معاویہ ہر دو، روی بر تافتند و بہ خوارج مشہور شدند و بہ کَلّی از صراط مستقیم دور و برکنار گردیدند.

(۲۸) - «حَيْف» = جور و ستم - ظلم و بیداد - ستم روا داشتن - بیداد کردن - وَ: حَيْفٌ وَ مِيلٌ: ظلم و بیداد و انحراف از حقّ - تفریط.

(۲۹) - این کلمہ خنجرکین شد و در ارض طَفّ ... آن فضیحۃ عظمی را بر پا نمود = در این جا مراد از "خنجرکین"، کینہ و دشمنی یزید بن معاویہ است کہ سبب آن گردید کہ در سرزمین کربلا یا ارض طَفّ، سر امام حسین، امام سوم شیعیان فرزند فاطمۃ زہرا و علی ابن طالب را از بدن جدا کردند و ہمزمان عَلّت آن ہمہ ظلم و ستم و شہادت حدود ہفتاد و دو تن از یاران اش گردیدند. و این رویداد در روز جمعہ دہم ماہ محرّم سال ۵۱ ہجرت بہ وقوع پیوست.

(۳۰) - اَمّت مرحومہ یا اَمّت مرحوم = گروہ پیروان رحم شدہ - مسلمانان. (فرہنگ فارسی معین)

علاء الدین قدس جورابچی (آپریل) ۲۰۰۴